

"صورتگر نقاشم...!"

بهداد

بنام ایزد کردگار

مجموعه اشعاري که در دست داريد، شماری از اشعار نو پروازانه شاعر است که از پائيز ۱۳۸۳ تا پايان تابستان ۱۳۸۴ را در بر مي گيرد. اين اشعار در شبکه اينترنت منعکس شده است.

با درود
بهداد

تهران - ۱۱ آذرماه ۱۳۸۴

فهرست

صفحه	نام شعر
۴	۱- خواب پریشان
۱۹	۲- اکتبر کبیر
۳۶	۳- طلعت خورشید در غروب تلخ ابلیس!
۵۵	۴- شاه شاهدان بهشتی!
۶۴	۵- بهمن زرافشان!
۷۲	۶- در این سال های پر شدت بهر خوشبختی کوشنده ایم!
۸۲	۷- بهاران در چشمانش...
۸۹	۸- عشق بازی
۹۲	۹- پرچم سرخ شرر افکن
۹۴	۱۰- فرمان تاریخ!
۱۰۰	۱۱- صورتگر نقاشم...
۱۱۲	۱۲- تانک ها می غرند...!
۱۲۰	۱۳- جنگ سرخ!
۱۳۴	۱۴- طلوع در نیتون!

عاشق روی جوانی خوش و نو خاسته ام
از خدا دولت او را به دعا خواسته ام
(حافظ)

"خواب پریشان...!"

پاییز شرمگین!
کلاغ! غار! غار!
پیک خدایان
"پرچم انقلاب از اندونزی تا اندلس موج است!"
به سخن بنگرید نه به سخن گوینده!
پرتوی سبز
در سیمای مه آلود
"چشم هایش..."
"آقا بزرگ" و رفاقت دیرین
وقتی دل شیدایی می رفت به بستان ها
بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها
گویند "مگو سعدی چندین سخن از عشقش
می گویم و بعد از من گویند به دوران ها"
اسکندر میرزا
کنت مونت کریستو
رویایی در سرود صبح

سلیمان میرزا
محبوب در هندوستان
مدرس
قوری چای در بیرجند
"فکلی رو زنجیرش کن
هم چین و هم چینش کن"
باغشاه و بورس تحصیل در فرانسه
ارانی و آقابزرگ
زندان قصر
طلوع فاشیسم
بورژواها و پرولترها
پیشه وری و حکومت ارومیه
احسان طبری
گوشه لذت
دکتر مرتضی یزدی و فریاد بلند
کاپیتال ورق ورق
پنجاه و سه نفر
پنجاه و سه میلیون نفر
ابرج
زندان قصر
هزار و سیصد و نوزده
"حزب توده ایران"
دهم مهر هزار و سیصد و بیست
خانه سلیمان میرزا
عباس میرزا و اردشیر آوانسیان
رضا روستا و نهضت کارگری
طلوع صبح در نقرات شب
پیکاری سخت
"مردم ضد فاشیست"
ائتلاف با فاتح
نور الدین کیانوری

لگد بر در مجله
آلمان هیتلری جاذبه جاویدان
رضا شاه پهلوی
نابغه
کمونیست های بعد از استالینگراد!
شصت هزار عضو
سازمان ایالتی آذربایجان
انحلال در فرقه دمکرات آذربایجان
کنفرانس یتسدام
درست در روز افتتاح
سه ماه بعد از هیروشیما و ناکازاکی
"حکومت فرقه دمکرات آذربایجان"
استالین و سیاست
کلاسیک های مارکسیسم لنینیسم
مارکس، انگلس، لنین و استالین
انقلاب کبیر چین
انقلاب اندونزی
ارتش امریکا در چین
ارتس انگلیس در اندونزی
پیروزی با رفیق استالین
نرماندی
فریب خوردن از چرچیل
میخکوب شدن در اروپای شرقی و مرکزی
شکست از امپریالیسم جنایتکار انگلیس
رفیق تقی زاده
اتحاد با آلمان
پادویی انگلیس و امریکا
لهجه غلیظ ترکی
مخالفت با تجزیه آذربایجان
اندونزی و دانمارک
خروج امپریالیسم انگلیس و امریکا

نفت شمال
کافتارادزه
ماکسیمف
تانک ها و ارتش سرخ
مرگ بر ساعت
مصدق و طرح هشت ماده ای
اشتباه یا صحت سیاست
ماکیاویسم
استالین و تشدید نفوذ امریکا
در برابر سیاستمداران انگلوفیل
نصیحت با رفیق پیشه وری
سیاستمداران کشور مستعمره
رادمنش و احساسات
تزلزل و فروکش احساسات
ایرج
بردن نامه به مسکو
کیانوری
"تاریخ از نظر فلسفه مادی"
یلخائف
نادر شرمینی
مقاطعہ کار
"جهان بینی مادی و جهان بینی ایدالیستی"
متا فیزیک ها مزدور سرمایه داری!
روزنامه رهبر
مرثیه آل عبا
"نوید آزادی"
"علی البدل بسوی آینده"
"مرگ بر حکومت کارگر کش مصدق"
خیانت باندهای شرمینی ، کیانوری و یزدی
"نظر رفیق استالین اینست"
"رفقای بالا این طوری می گویند"

دیوان لاهه و شورای امنیت
استالین و مصدق
پالتو پوست برای اشرف پهلوی
"کاش ما بجای رفتن به طرف امریکا و انگلیس
به سمت شوروی می رفتیم"
عرصه سیاست بین الملل
طلوع نهضت کارگری
رضا روستا
زندان و ضرب و شتم مخالفین
آقای پیشه وری
با قوام السلطنه ائتلاف کنید
ایران آنطور نیست که روسیه زمان رفیق لنین بود
"کارگران ایران دارای تشکل لازم نیستند
در اقلیت هستند
نهضت دهقانی در ایران وجود ندارد!"
آقای پیشه وری شما می توانید
"به همه چیز تف کنید"
حتی به قوام السلطنه که می کوشد نفوذ امریکا را در ایران
افزایش دهد
شرایط دمکراسی کارگری در ایران و آذربایجان امکان پذیر
نیست
با دولت ایران بسازید
من برای شما آرزوی نیک دارم
دعای خیر بدرقه راه شما می کنم
همه چیز به اوضاع و احوال عینی و ذهنی
لیاقت خود شما بستگی دارد."
سرود غروب
از پنجره یک اتوبوس
که از تبریز به باکو روانه است
فرار به سوی شوروی
دستور رفیق استالین است!

"من نمی دانم کمینترن چه می گوید
این آدم خیانت کرده
ارانی او را لعن و نفرین کرده است
باید محاکمه شود و بعد وارد حزب شود"
آردا شس!
نظر شفاهی کمینترن است
عبد الصمد کامبخش
باید مسئول تشکیلات کل حزب شود
بلانکیسم و مارکسیسم
کودتا را با ضد کودتا پاسخ می دهیم
هیچ گونه اقدامی صورت نگیرد
رفیق نورالدین کیانوری
جغدی بر فراز بام می خواند:
کوکو! کوکو!
دماوند در آتش خشم دانشجویان می سوزد
در آستانه سفر نیکسون
معاون ریاست جمهوری ایالات متحده
بدستور آن امپراطوری
سه نفر دانشجو در دانشگاه تهران
۱۶ آذر
قربانی می شوند!
ارتش و تانک های ارتش شاهنشاهی
در دانشگاه مستقر می شود
برادران امریکایی باید سهم کمتری از نفت بخواهند!
دانشجویان مخالف امریکا هستند
شاه پیش از عقلش
اسافل اعضایش کار می کند
نزدیک ترین دوستش
حسین فردوست!"
۱۳۶۶
دیگر بوجود او نیاز نیست

او را به تلویزیون برید
بعد خفه کنید
سر انجام جاسوسان!
سکته قلبی!
رود وحشی هراز
مانند هزاران سال
در مسیر سنگی خروشان
در حرکت است
ناصر الدین شاه دیگر نیازی به میرزا تقی خان ندارد
شاهرگ او را ببرید
"فرمان دربار ملائک پاسبان!"
میرزا علی خان مراغه ای
حاجب الدوله!
اعتماد السلطنه!
فرشباشی!
رفیق نادر شرمینی
"رهبر سازمان جوانان دمکرات"
عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران
رفیق بعدی رفیق خلیل ملکی
"بمب اتم نشکند رزم ما"
تفرنامه ننویسید!
تفرنامه بنویسید!
لیاقت رفیق کیانوری!
انقلابی بودن رفیق کیانوری
رفیق عموی:
"ما جوانان از انتخاب کیانوری
بجای اسکندری
خوشحال بودیم
چون شخصی رادیکال بود"
"او بود که نارنجک می ساخت
چاپخانه مخفی تعبیه می کرد

افسران خائن را به پشت پرده آهنین می فرستاد
میخواست بنده را از دبیر کلی بیاندازد
خودش دبیر کل شود"
دبیر هیات اجرائیه دکتر محمد بهرامی!
من دکتر یزدی هستم
طرفدار حکومت مشروطه سلطنتی
این کیانوری بود که توطئه می کرد
می خواست علیه مقام مقدس سلطنت قیام کند
فرزند خوانده حکیم الملک
رهبر سازمان فراماسونری ایران
چهار بار نخست وزیری
ریاست مجلس
قبل از ورود هویدا به عرصه حکومت ایران
آمدن وزیران توده ای
رفقای ایرج اسکندری در پاریس
سر لشکر تیمور بختیار
وزنه آویزان به بیضه
استعمال بطری
خرس و زنان توده ای
محل اختفای رفیق کیانوری
دربار می دانست و ما را از گرفتن وی غدغن کرده بود.
سرهنگ زیبایی و آقا بزرگ!
تبعید آلمان
نقطه ضعف: "نماز می خواند"
رمز مثلثاتی
رعنا!
سیه مو!
قمری نازی ماهی ماهی !
قمر الملوک ضرابی
ندیمه ملکه مادر
سرهنگ وکیلی

حسین عزیز!
یک نفر خائن بین ما وجود دارد
پانزده بهمن
غیر قانونی شدن حزب توده ایران!
نور الدین کیانوری
رفاقت با میرفخرایی
از دبیر کل حزب رادمنش اجازه داشتم!
به مقام مقدس سلطنت سوء قصد کرده
در ارتش توطئه کرده
سازمان افسری تشکیل داده!
قصد تجزیه کشور را دارد!
عراق باید بر اساس فدراسیون اداره شود!
ما مخالف تجزیه کردستان از عراق هستیم
جک استراوا!
نخست وزیر بریتانیای کبیر!
عزیز یوسفی
رودخانه های کوهستانی کف آلود کردستان!
جنگل ده بیسه زاران سبز
نژاد آریایی!
که رحمت بر پلنگ تیز دندان
ستمکاری بود بر گوسپندان!
شیخ اجل سعدی شیرازی
گلستان
اصل چهار و کودتای سیا!
برخ کشیدن خطر سازمان نظامی حزب توده ایران
تلفن دل سوزانه به دکتر مصدق!
آقا دارند امریکایی ها و انگلیس ها علیه شما کودتا می کنند!
انگلیس نقشی نداشته!
کودتا امریکایی بود!
انگلیس شیر یال و اشکم ریخته است!
امپریالیسم جوان امریکا جای انگلیس را گرفته است

شاهپور ریپرتر:
ماموریت پایان یافت!
فرمانروای انگلیسی ایران!
فراماسونری
تارو پود جامعه
باقر کاظمی!
معاون نخست وزیر ملی دکتر مصدق!
وزیر امور خارجه طرفدار آلمان
در کابینه آلمانی متین دفتری
۱۳۱۸
رضا شاه کبیر!
پلنوم وسیع!
لعن و نفرین از کامبخش را توسط ارانی حذف کنند
انتقاد از ماجرا جویی های کیانوری را سانسور کنند!
آتش زدن فرودگاه قلعه مرغی!
برخ کشیدن قدرت سازمان نظامی حزب توده!
به رقیب امریکایی و مصدق
انتقادات از کیانوری و کامبخش را حذف کنید!
رفقای شوروی موافق نیستند!
به وحدت حزب لطمه می زند!
"حزب در انتقادات بی رحمانه رفیق لنین از مخالفان
درون حزبی آبدیده شد"
رفیق استالین!
استالین بزرگترین جنایتکار و دیوانه تاریخ بود!
نگوید که جمعی از کادرها و رفیق اسکندری
مخالف با مخالفت ما با دکتر مصدق بودند!
به وحدت حزب لطمه می زند! همه را خدشه دار می کند!
رفیق مریم فیروز:
"نامه رفیق خسرو روزبه قهرمان ملی ایران را
آتش بزنید!"
خسرو روزبه

"یگانه قهرمان ملی"
علوی و مصدق و دیگران
هیچکاره بوده اند!
خسرو روزبه!
قهرمان!
ضد قهرمان
"پوچیستم!"
تشکیل تیم ترور
به دستور رفیق کیانوری!
پرونده سازی
برای حزب پولادین شکست ناپذیر پرولتاریای آبدیده ایران!
رفیق احسان طبری!
منطقه نفوذ روس و انگلیس!
حریم امنیت شوروی!
من دگمانیستم نیستم!
من میهن پرستم!
تئوریسین بزرگ!
اسمش در دائره المعارف شوروی آمده.
"به قهرمانان حزب و جنبش"
ما در بیست و هشتم و داد کاری نکردیم
چون دگم های زمان استالین وجود داشت!
چمدان را به جای اول بر گردانید!
چمدان هواداران!
فرار یک افسر با چمدان هواداران!
خواب های آشفته ایدن!
اضغاث احلام چرچیل!
رفیق کیانوری قهرمانانه مقاومت کرد!
دو سال مخفی شد!
مریم فیروز!
"شوهر قانونی من
شب ها در حیاط می خوابید"

رفیق کیانوری بدستور حزب مهاجرت کرد!
همه انقلابیون واقعی قسر در رفتند!
مسئول سازمان نظامی!
مسئول گل اطلاعات حزب!
سازمان نوید!
سازمان پولادین!
روزنامه مخفی در شرایط وحشتناک ساواک!
لیاقت رفیق کیانوری!
بی لیاقتی اسکندری!
کاپیتال را تصحیح می کند و جدول حل می کند
تروریسم مخالف لنینیسم است!
"چریکهای فدائی چه می گویند؟!"
تقریر رفیق طبری
تحریر رفیق جوانشیر!
منشعبین شیزوفرنی دارند!
رفیق کیانوری!
"من کمیته مرکز حزب توده ایران را محکوم می کنم!"
رفیق دکتر فریدون کشاورز
رفیق سلیمان کهوکر
زندان و صحت مبارزه مسالمت آمیز!
کریدورهای دانشکده
بهداد اربابی
شیزوفرنی دارد
در زندان دیوانه شده بود!
جنون ما نیک و پرسینو
"دکتر علی اصغر خوشنویس!"
دکتر بقایی یزدی!
فراماسونری!
خلیل ملکی خائن است
در خیابان طرفدارانش را به جوی آب بیاندازید!
به آنها تف کنید!

کادرها!
باو بگوئید طرفداران تو خائنین به حزب هستند!
"سیاهکل!"
آنکه گفت (ببخشید گوید!)
حرکت مرد در این وادی خاموش و سیاه!
اشتباه در وزن برای گمراه کردن پلیس!
رفیق ابوذر ورداسپی!
"مذهب مخدر توده هاست"
رفیق کیانوری!
راه امام!
انقلاب شکوهمند!
چپ های امریکایی!
گروهک ها!
تریچه های پوک!
"حزب" منحل توده!
لیبرالیسم سازشکار و خرده بورژوازی انقلابی!
انقلاب بزرگ مردم افغانستان!
گواهی چشم و گوش!
حزب توده جسد متعفن!
رفیق علی خاوری
از انقلاب شکوهمند اسلامی تا سر نگرانی حکومت اسلامی!
حزب توده ای پر افتخار ما!
امروز می توان طرفدار دو آتشه رفیق مائوتسه تونگ بود!
فردا می توان نوشت:
"مائونیسم و بازتاب آن در ایران"
سر هم بندی رفیق احسان طبری از نشریات شوروی برژنفی!
چهره درخشان
نصرت الدوله فیروز!
مظفر فیروز!
"رهبر سازمان زنان دمکرات!
گریه شوق همسر دبیر اول

پلنوم حزب!
 دويست هزار ليره!
 قرار داد وثوق الدوله!
 ابرج افشار تهرانی!
 مداح وثوق الدوله!
 با پول موقوفات دكتر افشار!
 "من نمی دانم در کشور ما شاه نیست
 یا که هست و از امور مملکت آگاه نیست!"
 "این چه بیداد است در دور وثوق
 کاینهمه زخم نهان هست و مجال آه نیست!"
 رویا!
 آشفته از صدای نارنجک های رفیق کیانوری!
 سفر به جهنم!
 همراه با رفیق کیانوری تا آخرین قطره خون!
 بایگانی افراد سازمان مخفی نوید!
 خواب پریشان!
 دیوان سنگی چاپ ۱۲۹۸
 السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
 ناصر الدین شاه!
 چاپ بمبئی!
 "خبیثات و مجالس الهزل
 قال السعدی رحمه الله علیه الزمنى بعض ابناء
 الملوك ان اصنف لهم کتابا فی الهزل علی
 طریق السوزنی. فلم اجبهم، فهدونی بالقتل،
 فلاجل ذالک اجیت امره و انشأت هذه
 الابیات و انا استغفرالله العظیم. هذا فصل
 علی طریق الهزل و لایعیه اولوالفضل لان
 الهزل فی الکلام کاملح فی الطعام. هذا
 کتاب المطایبه و بالله التوفیق."
 آری! الهزل فی الکلام کاملح فی الطعام!

تهران - ۱۷ مهر ماه ۱۳۸۳

کتبت العبد الضعیف. بهداد

بعد التحریر!
از تلمیحات دشوار عذر خواهی می کنم!
آنکس که ز شهر آشنایی است
داند که متاع ما کجایی است!

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
("شمس الدین" محمد حافظ)

"اکتبر کبیر!"

آسمان خاکستری گشوده می شود
ابرهای طوفانی سرخ رنگ
آسمان پوتمکین را می پوشانند
تا فراز، از راه باز نمی ایستد، آغاز شروع می شود
خورشید غروب نمی کند
خورشید تا فوریه ۱۹۵۳ در تلالو و روشنی غوطه می زند
بر برف های استالین گراد
باران خونین می بارد
ستاره ها یکی یکی طلوع می کنند
هرگز غروب نمی کنند
داس و چکش بر فراز روز روشن پرده می گسترند
پرده ای سرخ رنگ
با ستاره ای طلایی
شقایق از پس سیم های خاردار
ستاره ای سرخ در شبی آبی
چراغ کم نوری بر پلی برولگا! شکست در جنگ
توپ ها از کار می افتند
میلیون ها نفر با خون خود اروپا را رنگین می کنند

ستاد سپاه گیری امپریالیسم مخروبه می شود
اعتصاب عمومی!
استعفای تزار منحوس / باز داشت خاندان تزار مقدس!
عقاب مرگ بر فراز "رومانف پیر!"
زیر زمین و تیر باران!
تصرف شوراها!
قیام مسلح
انقلاب سرخ
طلوع مریخ سرخ فام برافق رنگین
سبز، زرد، آبی، بنفش
در اعماق شب قیرین
بار دیگر
پرچمی که غیب شده بود
درفش داس و چکش
بر پرده ای سرخ
ستاره ای زرد بر فراز آن در طیران!
"صبح دولت می دمد کو جام همچون آفتاب
فرستی زین به کجا باشد بده جام شراب
خانه بی تشویش و ساقی یار و مطرب بذله گو
موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب"
ملیون ها انسان
"زحمتکشان سراسر جهان متحد شوید!"
لنین کبیر و "ترور!"
قطره ای خون بر برف سنگین قرون
ترور سفید!
ترور سرخ!
سفیدها را مانند خودشان ترور و نابود کنید!
چنین می گوید لنین!
لازم به دانستن اسامی آن ها نیست!
من پای صورت مجلس را امضا می کنم!

سفیدها از دروازه های مسکوی به ساحل ارس رانده می
شوند
سبیری سپید پوش و گل سرخ برای ملت ایران!
"ای لنین ای فرشته رحمت!"
کشتی هایی که با مشعل های خاموش در خزر حرکت می
کنند!
"اگر ایران به روسیه تزاری اعلام جنگ بدهد
این جنگی عادلانه است!"
پیشوای اکتبر می آموزد ...
چراغ سرخ بر فراز جنگل های کویا
مردی پولادین اراده، شادکام بر صندلی چرخ دار
بیهوشی موضعی،
استماع گزارش ها.
تروریست های سیاهگل!
چوبه اعدام
علی اکبر صفایی فراهانی!
جبهه ملی ایران، شعبه مارکسیستی لنینیستی!
دکتر محمد مصدق،
آقای بزرگوار ملت ایران!
احمد آباد
قلعه ای با سیم های خاردار
برق از آن عبورد هید تاکسی نتواند از آن عبور کند
مرغی بر شاخسار نارون کهن آواز می خواند:
ارتش سرخ را از جنگل های گیلان فرا بخوانید
بار دیگر آنها را در سیاهکل اعزام دارید
گرچه همه کشته شوند!
"چه می آموزد!
فقط به "نیروی خودتان"
فروغی آتشین در طبس!
رادارهای بالگردها را مختل کنید
پرچم انقلاب را در فیضیه بیافرازید؟

پرچم حسین بن علی سرخ بود
 مختار بن عبیده ثقفی بر اسبی سرخ می نشست!
 انقلاب قابل صدور نیست
 "آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم
 یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم!"
 مردم ایران اگر لیاقت دارند خودشان انقلاب
 کنند...
 بوفی بر ایوان مداین کوکو می کند
 "هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
 ایوان مداین را آینه عبرت دان
 دندان هر قصری پندی دهدت نونو
 پند سر دندان بشنو ز بن دندان
 ما بار گه دادیم، این رفت ستم بر ما
 بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه می گردید
 گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان!"
 استالین در قصر خود می خزد
 ویلایی با سالنی با میزی بزرگ و رو میزی سبز زمردین
 اشتباه می کند
 دیمیتروف اغوا می کند
 رهبر مردم چک اسلواکی
 از کاجی کهن بنام پاشنه آشیل آویخته می شود
 گور دستجمعی در لهستان چشمان اسفندیار
 را جاذب می شود ...
 "مشاور خائن!"
 "هر که آن کند که شه گوید
 زشت باشد که جز نکو گوید"
 "سعدی کبیر!"
 "دیمیتروف ها" در گرد استالین دام می تنند
 پرنس رود آبی
 "مستر چرچیل"

استالین را سر مست از پیروزی می کند
دیپلماسی ایدن
گرگ بالان دیده را به تله می گیرد
"فریب جهان قصه روشن است
نگر تا به زاید شب آستن است"
تنور جنگ سرد تافته می شود
رویای نوشین مستر چرچیل
تحقق می پذیرد:
"پرده آهنین"
"آقای استالین هر چه می خواهد در مذاکرات
بدست می آورد"
مستر ایدن استالین را استهزاء می کند و چشمکی
به رفیق مولوتف می اندازد!
ذم یشبه المدح!
آقای برژتف در باتلاق خونین صدور انقلاب به
افغانستان
در بستر سخته می کند...
رفیق علی اف ندا می زند:
"من و رفیق کیانوری و رفیق حفیظ الله امین
کمونیست های واقعی هستیم!
"رفیق تروتسکی با استعدادترین فرد کمیته مرکزی است
اما از سیب ترش خوشش می آید
در آب جوش شنا می کند
او خود سر و خود کامه است
می خواهد تنها ستاره سرخی باشد که به جهنم
پرواز می کند!
پروانه ای کاغذین
که از شمع می گریزد
در پرتو افسانه انقلاب ذوب می شود
"تروتسکی قائد اصلی انقلاب روسیه است"

زیرا راه های غیر عملی برای پیشروی کمونیسم ارائه می
دهد
دانشگاه آکسفورد بریتانیای کبیر"
غرقه ساختن انقلابیون هند در خون
اگر به هندوستان استقلال ندهیم رفیق استالین
به سراغ ما می آید...
شبه قاره را بنام مسلمان و هند و تقسیم کنید!
آنگاه استقلال!
هندوستان بزرگ خطرناک است
تقسیم کن و حکومت کن!
ژولیوس سزار
دیپلماسی بریتانیا سنای رم!
اساتیدی که به آن ها جایزه صلح نوبل داده می شود!
"من مخالف رئالیسم هستم
عمر رئالیسم به پایان رسیده است"
شاعر کبیر ایران منوچهر آتشی!
محمد علی سپانلو نابغه است او را تایید می کند!
مگر نمی بینید که روزنامه ها هر روز مطرح می کنند!
جایزه نوبل سرنوشت ادبیات جهان را تعیین می کند!
"باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش"
قزعلات بنویسید تا کسی از آن ها چیزی نفهمد!
مرگ بر رئالیسم!
زنده باد سورالیسم و سمبولیسم و هر مکتبی که کسی از آن
مطلبی
در نیابد!
استالین ادبیات روسیه را از میان برد
جایزه نوبل ادبیات جهان را احیا می کند
رفیق استالین دستور داده است هر کس هنر غیر مفهوم
را ترویج می کند
به سیبری اعزام دارید

امسال "بوش" و "تونی پلر" بهترین کاندیداهای جایزه
نوبل هستند!
گل های سرخ را در گلوها خفه کنید!
ستاره ها را به جهنم بفرسد
حافظ می گفت:
"عرض و جاه و از در میخانه نشاید اندوخت
هر که این آب خورد رخت به دریا فکنش"
او را به تیمارستان زندان قصر مرحمتا اعزام دارید!
افصح المتکلمین نمی تواند از نمد جایزه نوبل
کلاهی برای سر خود بدوزد!
به او بگویند دیگر نسراید:
"اگر تو حکمت آموزی به دیوان محمد رو
که بو جهل آن بود کاو خود به دانش بلحکم گردد"
بر پرچم داس و چکش داغ ننگ بزنید
امپریالیسم خبری
هیچ خبری از مراسم انقلاب اکتبر در روسیه
به خارج درز نکند!
عکس های لنین و استالین را در دست وفاداران
به کمونیسم قیچی کنید!
نگویند که اکثر افراد حزب کمونیست به احزاب کمونیست
تند رو پیوسته اند!
بگویند طرفداران حزب کمونیست هفتاد درصد
کاهش یافته!
گل یاس آزادی در گیسوان شبی گون شما
خواهد رویند
حلقه حلقه زلف شما را آرایه خواهد ساخت پسران زیبا!
آزادی بشریت را نوید بخشید
آن کسی که بر صندلی چرخ دار حرکت می کند
پس از هشت ساعت نطق
از فراز پلکان خطا به ...
به زیر می آید خورشید

آنگاه که طلوع می کند در غروب
جنگل های دور ناک
در سر زمین آفتاب
ساقط شد
چه گوارا مرد!
پرچم افسانه بار دیگر بر گور انسان روید!
افسانه جدیدی در تاریخ بشر!
افسانه کمونیسم! افسانه کمونیست ها
بابک خرم دین در سرخی آفتاب آذربایجان
قطران تبریزی گفت:
"مباد ایران ز تو خالی که هستی قبله ایران
که ایران بی وجود توبه یک ساعت شود ویران"
دیدن عکس استالین در دست تظاهر کنندگان
حرام است
تا ما در قایق های تفریحی چند میلیون دلاری
هر شب میلیاردها
قمار کنیم
ما بلبل گل زار جهانیم
این جفدان شرم چه می گویند؟
ما عاقلیم و ملل مستعمره احمقند!
"ماموریت پایان یافت!"
بگویند استالین پنجاه میلیون نفر مردم کشورش را کشت!
کمونیست های روسیه خدا را قبول کرده اند!
هیس! به مرغان هوا و ماهیان دریا بگویند کسی از آن
خبر دار نشود!
"جهل مطلق!"
ایست دستور "حقوق بشر و دمکراسی"
در سایه کاج سوزنی کهن بوده
روزنامه ها را سانسور کنید
نگویند لنین ، استالین و اسوردلف بانیان انقلاب
روسیه بودند!

بگو تروتسکی درفش دار جاویدان بود
در سایه تاریکی شب
مشعل‌ها افروخته شد
پرچم گداخت!
از جنایات استالین جلاد بیشتر صحبت کنید
مشعلی که او بر افروخت خاموش کنید
ظلمت باید بر سراسر جهان فرمان روا باشد
به خاک بسپارید پرچم سرخ با داس و چکش و ستاره طلایی
را
سزای مردمی که در عراق برای ما جهنم بر پا کرده اند!
نخلستان‌ها را از طعمه آتش دور نگهدارید
لوله نفتی از کنار آن می‌گذرد!
نباید جریان نفت به دنیای آزاد قطع شود!
پرچم ایالات متحده را در فلوجه باهتزاز در آورید
در دستان ارتش ظفرمند عراق!
شورسیان را خانه به خانه و کوچه به کوچه تجسس کنید!
همه را بکشید!
آن‌ها که فرار می‌کنند باید به تروریست تبدیل شوند!
لاهوتهی در خاطراتش گفته است!
استالین بزرگترین جنایتکار تاریخ بود!
سلام بر روانشاد جواهر کلام و رفیق شاهپور ریپورتر!
آیا کسی که پنجاه میلیون از مردم کشورش را شکنجه
بدهد و بکشد می‌تواند دیوانه نباشد؟!
درفش سرخ را بر فراز رایشتان باهتزاز در آوردید!
"ارتش سرخ را خوب رهبری کرد"
اینک نوبت قصر لیبض است
سردار بزرگ تاریخ
رفیق استالین!
گوری عظیم مانند گور کورش کبیر در کرملین بپا سازید!
جسد لنین را در آن تعبیه کنید
رفیق لنین اشتباه می‌کرد!

فروتنی می کرد!
می خواست جسدش را
در زاد گاهش بخاک بسپزند!
من که استالینم و روح بشر را می شناسم
امر می کنم برای لنین کیش شخصیت ایجاد کنید!
پطروگراد را لنین گراد بنامید!
دیگری را اولیا نفسک!
"استالین لنین را با زهر کشت"
استاد دانشگاه میشیگان
وای! از دیکتاتور مخوف
جز اینهم نمی توان انتظار داشت!
خود کمونیست ها هم در کنگره بیستم گفتند:
"استالین بزرگترین جنایتکار و دیوانه تاریخ بود!"
کلاغی بر سر قالبی پنیر خواند:
"قارا! قارا! قارا!"
خروشچف جلوی مجسمه استالین ایستاد و قاه قاه
با و با تمسخر خندید!
کمونیست ها بداند
گرنه خواهند چشید آنچه را باید بچشند!
آفتاب در پس گل و لای ابر پنهان نمی شود!
نام حفیظ الله امین هرگز فراموش نمی شود
صدور انقلاب مخالف مارکسیسم لنینیسم است!
این است آنچه که حیدر علی اف در گور پر طواف خود باید
بیاد داشته باشد!
"سعدیا قدری ندارد طمطراق خواجگی
چون گوهر در سنگ زی چون گنج در ویرانه باش"
چه مضحک بودند آنان که
با چشم و گویش باز
فریب حفیظ الله امین و کودتای کمونیستی اش
در افغانستان را خوردند
حفیظ الله امین "مساجد را ویران کنید!"

گرد کیانوری گرد آید! او ارتش ایران را تسخیر کرده
کودتای کمونیستی در انتظار ایران است!
اینست سر نوشت یک فریفتار!
این حشرات الارض
منحرف نیستند شبگرد استعمار هستند
استالین با صراحت به پیشه وری گفت:
ما نمی توانیم پشت سر شما بایستیم
وضعیت ایران مانند وضعیت روسیه در زمان رفیق لنین نیست
با دولت مرکزی بسازید!
نفوذ امریکا را در ایران در مقابل نفوذ انگلیس در ایران تقویت
کنید!
گل سرخی بر شکفته از یک دقیقه سکوت!
ناقوس ها به صدا در آیند
رفیق لنین مرد!
بر فراز دستان لنین بالید زنبق سرخی!
استالین هزاران مجسمه بر پا کرد!
غول آساتر از دیگری!
کیش شخصیت هم برای خودم هم برای رفیق لنین!
جنگل های سر سبز روسیه
سیبری بی پایان
یخ زار ها و استپ ها
بیابان های بی آب و علف
کوهسارهای سر بفلک کشیده
دره های تنگ با جویباران مروارید گون
هشت میلیون کیلومتر وسعت
بهترین جا برای به دام کشیدن امپریالیسم!
به شیوه رفیق استالین عمل کنید!
او از "سورنا" و "کوتوزوف" و "الکساندر نووسکی" و پاژارسکی
آموخت!
شما هم از او یاد بگیرید
سراسر جهان را به جهنم برای امپریالیسم تبدیل کنید!

جنگ سرد را من غیر مستقیم
به جنگ گرم تبدیل کنید!
هر کولیس را فرا بخوانید تا
طویله اوژباس را بروید!
کمونیسم را از خرافات "پاسیفیسم" بروید!
اگر لازم شد کیش شخصت جدیدی پدید آورید!
در صورتیکه شخصی مانند لنین و استالین
برازنده چنین قبایبی یافتند!
از چین تا کوبا
همه جا را فتح می کند
اکتبر کبیر!
در پرچمی بیچید جسد یاسر عرفات را!
قرآنی با روکش مخمل سبز بر روی آن قرار دهید!
استالین!
لنین!
ذوالفقار علی کرم الله وجهه
ابوتراپ به آسمان ها پرواز کرد
ابوعمار در قدس برای ابد دفن خواهد شد!
زهرها را از ریه ها نشوید!
بر روی تانک ها پارچه سفید بکشید
تا در میان برف ها ناپدید شوند
ناپلئون کبیر را با هفت هشت هزار ژنده پوش
به پاریس باز گردانید!
در جشن یاد بود سورنا،
"کوتوروف" و "سوروف" را دعوت کنید!
آنها را در پای کوه های قفقاز در زمستان میخ کوب کنید!
چچن ها پشت جبهه را متزلزل می کنند
از نادر شاه کبیر دستور بگیرید!
آن ها را به سیبری تبعید کنید!
هیتلریسم را ریشه کن کنید!
جهان نو عرصه هیروشیما ها و ناکازاکی ها!

هراس نکنید!
مسکو زبیده تر از هیروشیما و ناکازاکی است!
امپراطوری یانکی ها را به سیبری تبعید کنید!
ارمغان بریتانیای کبیر!
برای نابودی بلشولیسیم!
سیاست رفیق پرنس ویستون چرچیل!
سر انجام آن؟
"چیزی جزا شك و آه و خون ندارم که تقدیم ملت انگلیس کنم"
التماس می کنم! رفیق استالین ما را از شر هیتلر خلاص کن!
رفیق بوش!
امپراطوری جهانی آمریکا
صدام حسین ملعون
در زندان!
دیکتاتور!
بیست و هشت پلیس عراق را بطور دست جمعی کشتند!
عراق ها دسته های بزرگ چریکی تشکیل داده اند
آن ها که اردن فرار می کنند
همه تروریست می شوند
جهاد علیه مستبدین ایران و روس منحوس
واجب کفایي است!
آیه الله به نجف برگردند
جلسات درس حوزه را هدایت فرمایند
خمینی کبیر!
به جای توصیه به غسل و نماز و روزه
به مردم سیاسیات بیاموزید!
بگویند که انگلیس و آمریکا در جهان فساد می کنند!
چه اندازه ابر قدرت ها جنایت می کنند!
زنده باد آخوند سیاسی!
مرگ بر وعاظ السلاطین اخوان الشیاطین!
شعله های بمب اتم در تهران!
پرچم سرخ در مسکو!

هفتم نوامبر ۱۹۱۷!
هفتم نوامبر ۲۰۰۴!
داس و چکش را بر سینه اورال چك كنيد!
زیر اورال شهر اتمی بسازید
ایست وصیت لنین و استالین!
گل شقایق
در میان برف ها
نسترنی سرخ در نماز جمعه دانشگاه تهران!
مسلسلی بر دستان ابوعمار!
کلاشینکفی عصای طالقانی!
هدیه رفیق یاسر عرفات!
"انقلاب ایران نیز همچون انقلاب کوبا است"
آیه الله طالقانی!
تلفن را شب قطع کنید
آفرین وصیت رفیق چرچیل
توصیه هسته استالینست پشت برده رهبری،
ك.گ.ب. "لخ و السا" را علم کنید!
ما باید بدانیم بدون حکومت ظاهرا ضد کمونیستی
می توانیم کشورهای کمونیستی را کنترل کنیم؟
"موسم عهد شباب است دگر بستان را
میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را!"
ما باید دیپلماسی را از انگلیس ها بیاموزیم
ما باید انتخابات بورژوازی را از امریکا و انگلیس بیاموزیم!
ما باید به دمکراسی بورژوازی مسلح شویم
اسب تراوی خود را وارد زرادخانه اروپایی و ناتو کنیم
سروی باید بروید در بوستان زندگی!
خورشید فروزان کمونیسم باید در افشان شود در جهان! نگزارید
اهل فلوجه به اردون فرار کنند!
همه آن ها تروریست می شوند
يك پمب اتم بر روی فلوجه بیاندازید
آیه الله العظمی سیستانی!

مدظله العالی!
رای بدهید!
هر که رای ندهد به درک اسفل السافلین
اصل بر می گردد!
آیه الله با دکتری از دانشگاه آکسفورد!
یک کیسه از شرقی ریز متکای آخوند خراسانی بگذارید!
اوقاف او در دست خرج کنید!
احتیاج به جنگ با روس منحوس و محمد علی شاه نیست!
جناب آیه الله بقدر کفایت برای جهاد هستند!
جنزه ای را باید به شقایق زار تاریخ برد!
مسابقه اقتصادی بین دو سیستم سرمایه داری و
سوسیالیسم سر نوشت جهان را تعیین می کند!
دسته گل سرخی بر گور رفیق لنین بگذارید!
ستاره ای سرخ را بر فراز کرمیلین موج سازید!
مسابقه تسلیحاتی را بطور بی سابقه ای بالا ببرید
اقتصاد ما رونق پیدا می کند
روس ها فقیر و عاصی می شوند
و بر کمونیسم لعنت نثار می کنند
رفیق لنین گفته است سیستم بلوک بندی آفت
بزرگ انقلاب اکبر است
گرد روسیه دیواری بکشید و جهان را به دو بلوک
تقسیم کنید!
پرده آهنین!
جنگ زرگری بین چین و شوروی بس!
دوباره بار دیگر بدون سر و صدا و جنجال اتحاد ظاهری
روسیه و چین را برقرار می کنیم
کالسکه طلایی که چهار اسب آنرا می رانند
برفراز میدان آسمانی به پرواز در می آید
تا دور دست زهره خنیاگر
استالین جنگ زرگری و آتشین چین و شوروی!
آغاز کن رفیق مائو!

جانشین بر حق من!
چین باید بمب اتم داشته باشد!
با اسبی آتشین در امور شنا کن!
نو باید بمب اتم داشته باشی
من نمی توانم به تو مستقیماً بمب اتم بدهم!
علی الظاهر با من در جنگ در آ!
تا خودت بمب اتمی بسازی
دانشمندان را به مسکو بفرست تا به آن ها یاد بدهیم
وصیت نامه استالین به رفیق مائو
۱۹۵۰!

کنار امور کف افشان!
قایق‌هایی که در آن انسان‌های زرد حرکت می کنند
برخلاف رهبران دیگر کمونیست جهان
تو را ای ازدهای سرخ،
به مسکو احضار نمی کنم
می آیم به مرز چین و شوروی
وصیت نامه ام را
پیشوا و ولایت عهد من این را من به تو تقدیم می کنم
روزگاری است که سودای بتان دین من است
غم این کار پسند دل مسکین من است
میدان سرخ و رژه ارتش سرخ
نفی استالین
تانکها و موشکها
دیگر لازم نیست
رژه فقط پیاده نظام شرکت کنند
کمونیسم مرد...
ارتش روسیه در حال فروپاشی است
اگر به روسیه حمله کنیم پیروز می شویم...
چه کیفی دارد
"آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یا رب این تاثیر دولت در کدامین کوکب است"

رفیق استالین!
"خدا را کم نشین با خرقة پوشان
رخ از رندان بی سامان میپوشان!"

تهران - ۸ نوامبر ۲۰۰۴ عیسوی

برابر با ۱۸ آبان ۱۳۸۳

بهداد

اگر تو حکمت آموزی به دیوان محمد رو
که بوجهل آن بود کو خود به دانش بلحکم گردد!
(شیخ اجل)

طلعت خورشید در غروب تلخ ابلیس!

در جهنم میان چشمه غساق
غوطه ور سازید
غساق را با شراب زقوم
در آمیزید
در کوزه هایی از باروت سرخ
بر آن ها بنوشانید
اخلاط دارالمسلولین را
با مدادنه آنها
سازید!
آن ها را به همان مرض بکشید
که عرفات و برادرش را کشتند!
برادر عرفات را از گمنامی در آورید
در کنار مرقد مطهر ابوالفضل عباس
در ضریحی طلایی به خاک بسپرید!
مصریان را به جرم این جنایت
در دریای نیل غرق کنید
فرعون را در قالب بوش

حلول دهید !
«بلر» را به بوزینه ای سم طلائی مسخ کنید !
قردها و خرچنگ ها را
ناخن های دراز و خونین و چرکین و نوک تیز دهید
در تن عجوزگان وامپیر
فرو برند
پستانهای چروکیده آن ها
نوازش دهند!
رمز فیلد را مصلوب کنید!
با شیطان
در لابیرنت ژئوس بزرگوار هم بستر سازید
به کام عفریتی خون آشام
فرو دهید! باکوس را بفرمایید تا او را روزی هزار کوزه شراب
زقوم بنوشاند!
برگورش گنبد عظیم صلح نوبل را
با طلا و عقیق و یشم برافرازید !
اسم او را
اسم رمز جایزه صلح نوبل کنید !
رمز فیلد فرشته سا را
همچنان بکشید
که شیخ احمد یاسین را کشتند !
روح او را بسوزانید
با گندابه های حمامهای روستای « دارزین »
به درون مزبله تاریک متعفن تاریخ
روان سازید!
دارها را برافرازید
یکصد و پنجاه هزار دار برافرازید
یکصد و پنجاه هزار سرباز آمریکایی و انگلیسی را
به چوبه های آن بیاویزید !
تیرباران کنید !
مقاطعه کاران ژاپنی و آلمانی را هم

با آنها به دنیای برزخ کنید
مردمانی شجاع هستند
که برای انباشتن همیان زر
به بلاد الوافدین آمده اند !
جهنمی سوزان از جنگل دارها
بوف ها برفراز دار ها نغمه زنان و چنگ پردازان !
کانادایی ها و اسپانیایی ها و و ایتالیایی ها
را همگی با استرالیایی ها
هم آغوش سازید!
از آنها فیلم های رنگین بگیرید
آنها را در مسجد کوفه
به نمایش بگذارید !
در دریاچه ای در مریخ
که از تیزاب جو شان
آب هشتاد درجه زیر صفر
انباشته است
سناتورهای امریکایی و لردهای انگلیسی و شوالیه های ژاپنی
را روان سازید !
تا بیاشامند شراب طهور بهشتی را
پس از گلوله باران گنبد مطهر امیرالمؤمنین !
دوستا قبانان جهنم را
بگویند تا از فراز مجسمه آزادی
اذان امپراطوری جهانی ایالات متحده
بر فراز مناره شقاوت در تاریخ بر خوانند!
آن را از مرکز رادیویی در اورانوس
فرو فرستید!
تا اجنه از خواب برخیزند !
ها خام ها را در اعماق چاه آتشفشان وزو
بیاویزید !
تا ابد در آن بیاشامند جام سرمستی وصال اسراییل بزرگ را
اسراییل بزرگ را از اورشلیم به شن زارهای داغناک سیبری

انتقال دهید !
تا در آنجا برای ابد منجمد شوند !
در گلویشان از زهر هلاهل
شریبتی گوارا بریزید
تا بپویند مزه ترش شراب ازگیل جهنم را
شاید بهتر باشد
آنها را تا ابد در صحاری نجد
مدفون سازید !
با فسیل آنها
تاریخ آینده را سرشار کنید !
ستارگان را از آسمان به زمین کشید !
حلقه های آتشین از آنها بسازید !
غل و زنجیر ابلیشان سازید!
درخت زیتونی را در قلب یاسر عرفات بکارید
گل سرخی را در کف شیخ احمد یاسین قرار دهید
جسد شیخ احمد یاسین را از بیمارستان گمنام مصر برابید!
آنگاه که از سرطان همراه برادرش یاسر عرفات مرد !
درکنار مرقد مطهر امیر المؤمنین در نجف بخاک بسپرید
باردیگر ذوالفقار را بر فراز
دژ خیبر به اهتزاز در آورید !
هفت میلیون یهودی پیمان شکن را
در يك روز
گردن بزنید !
خفاش ها را بر سر اجساد آنها به جولان در آورید
آن را در آتش قره قورت بجوشانید!
طعامی لذیذ
برای کارتل های یهودی
فراهم سازید !
شامی شاهانه برای آقای روچفیلد !
بگذار تا باردیگر
ابن ملجم مرادی

شمشیر خود را بلند کند
برای تمام
طول تاریخ حماسه ای بسازد
زیبا برای عروسی قاسم
خطابه زینب را
در قصر یزیدین معاویه به تموج در آورید
درفش سرخ را در بادیه شام برافرازید
بر آن نیگارید « یا ثار الله ! »
شاه فتوت گفت او را یکبار بیشتر قصاص نکنید
پس از هزار و چهار صد سال
یک میلیارد ابلیس سرمایه داری را
به جای او قصاص کنید!
در دست هر مسلمان
یک سلاح هسته ای قرار دهید !
شاه اردن را بگویید
تا در اعمال تاریخ دفینه شود .
با چشمان زمردینش در گوری مرصع از طلای سرخ
بازی کند
او در خورد بازی است
عمر بن خطاب !
« فاروق اعظم » را !
از خواب بیدار کنید
که خرقه وصله اندر وصله
به وزن هفتاد من
بر پوشد
فرزندش را تازیانه کوب کند !
این است آموزش
استالین !
در حالی که قدم می زند از اختسک تا بالتیک!
یک سرباز را با یک سرهنگ عرض نکنید !
عمر و عاص را تعقیب کنید

خصي كنيد!
گردن بزني
با شمشير دو دم!
هر چند خداوند از بيت المعمور بر صهر پيامبر نازل كرد
قرآن هايي را كه معاويه بن ابي سفيان
بر سر نيزه كرده است
آتش بزني!
معاويه كه كاتب وحي بود
به عقابين بنديد!
پيامبر را بيدار كنيد!
در غدير خم
قرآن حكيم مجسم را
بر فراز دستان او
مواج سازيد!
بگويد تا پالان هاي شتران را
بر روي هم نهند
كرم الله وجهه را
بر تخت سلطنت اسلام بنشانيد!
سلطان را شبها
با نان جو و سرکه
سير كنيد!
با دستانش
نخلستان ها را بكاريد
برو اي گدائي مسكين در خانه علي زن
كه نكين پادشاهي دهد از كرم گدا را!
كلاشينكف ها را
با روغن جلا
جلا دهيد
دركنار ارس
آنجا كه جلادان روسيه
ميهن مقدس شما را دو پاره كردند

بردرخت گردويي کهن بياويزيد !
قرار ما با امپرياليسم « باکو » !
وعده ما با آقاي بوش در تبريز
نخواهد بود !
وعده ما در گنجه خواهد بود
درميان سبزه زاراني که کاخ تابستاني
« اعليحضرت الهام علي اف » قرار دارد !
مي توان با « خانم راييس »
هم در خلوتگاهي در « شماخي »
راندوو گذارد !
در جلوي چشمان خندان شوهرشان !
پيمان نامه گلستان را
در تيزاب حل کنيد
در ترکمن چاي بگور بسپاريد !
درفش سرخ عدالت را بياويزيد!
درفش بانماد ايران کبير !
بر روي ارس !
پل هايي از خون بزويد !
به عهد عباس ميرزاي کبير !
پاسخ گوويد !
درفشهاي سرخ آتشين را به اهتزاز در آوريد !
علويان را جز درفش سرخ سزاوار نيست !
شفايق نارنجي را
که با مارهايي زهر آگين
هم آغوش است
از "کيف" برپايد
بر سينه امپرياليسم دد خو
در باکو بياويزيد !
حيدر علي اف را
از گور ننگين اش
برگير يد

بر جسد زرد و کبودش که نمک سود شده است
تف کنید !
با خون و گندابه تغسیل دهید
آنگاه جسد پلشتش را
از گور برگیرید !
بر گور صد هزار ها افغانی
هدیه ببرید !
در آتش بسوزانید
تا در دم آن
اسپند دود کنند!
با کندر و بوگندو معطر سازید !
اینست آنچه
مردمانی که در آن سوی بامیان
در میان کوهستان ها می جویند !
اینست وصیت شهید شاه مسعود !
چهارده هزار سرباز بخون آغشته شوروی
از علی اف دیوکار
طلب قصاص می کنند !
او را از گور در آورید
در میدان سرخ برجویه ای خونین
به صلیب بکشید !
بودای بامیان
را تعمیر کنید
در پای آن بقایای جسد متعفن
حیدر علی اف را
در خون و لجن مدفون سازید !
سپاهیان انقلاب !
از هرات بگذرید
در مزار شریف
مقبره را از خون امپریالیست های یانکی
رنگین کنید !

افغانستان را
به جهنم
« علیاحضرت ملکه بریتانیای کبیر! »
تبدیل کنید!
ریگان را
در گوری سرخ از گزنه بد بوی دوزخ
در صندلی چرخ دارش
به لابیرنت بیرحم ننگ تاریخ
هل دهید!
آنگاه آنرا
بر قباى نارنجی او
که کمونیست های روس
از اوکراین برای او
ارمغان ساخته اند
برآورید! برلیان سرخ جایزه صلح نوبل را بر آن ترصیع سازید!
اوکراین را از سلطه شیطان سرخ نجات داد!
مارگارت تاچر راهبه را
بازخوانید!
مدال نوبل را از سینه او باز گیرید
بر سینه يك زن ایرانی
که قهرمان صلح است
برآویزید!
برای او در زندان ابوغریب عروسی بگیرید!
با هفت مرد امریکایی عزب
عقد مزاجت ببندید!
تا دیگر لازم نباشد
پسران جوان عراقی را
به همسری برگزینند!
در زیر لگد و تازیانه!
عروسی والجاه
در مکانی عفرتی

بهشت حقوق بشر و دمکراسي !
چشماني سبز
در دیدگان
روباهي قهوه اي
اينك گاه آن است
که شکار گاههاي ويلز را
با خون تاجر ها و چرچيل ها رنگين کنيد !
چرچيل ها را از گور بيرون کشيد !
به فرمانروايي افريقاي سياه منصوب کنيد !
تادرجي از الماس
بر هيتلر هديه ببرند
« هيتلر کمونيستم را از جهان خواهد برافکند »
ديپلماسي بریتانیاي کبير اشتباه نمي کند !
تاج زرین بریتانیا را براي هيتلر
به پاس خدماتش در نابودي کمونيستم
باو امانت دهيد !
سپس آنرا از او بربايد
بدست رفيق استالين !
بيادگار زماني که بانك هاي گرجستان را مي زد
هزينه حزب را تأمين مي کرد !
آري آقاي چرچيل
تاج بریتانیاي کبير را
با اشك و آه و خون شستشو دهيد .
تا هديه اي گرانبها
برملت خود ارزاني داشته باشيد !
پرده آهنين را بارديگر با هتزاز در آوريد
دستان نيرومند « نويد آذربايجان » شما را ياري خواهد کرد.
علي اللهی های میاندو آب
در کاخ پشم ياقوت نگين
« نويد آذربايجان »
به رقص و پايبوبي قامت مي افزايند !

یان ترکیسم !
کسانی که خود را از نژاد ترك می دانند
دیگران را به نژاد پرستی بر می گزینند
درفش سیاه پان ترکیسم
از آلبانی تا چین کیانگ
برافراشته می سازند !
درفش سرخ گون مارکس ، انگلس ، لنین و استالین
با ستاره زرد خود
خواب سزار بوش را می آشوبد
خواب وحشت انگیز
ولایت عهد چرچیل
راه را بر امپریالیسم می گیرند
کسانی با خون خود :
با قامت می افرازند
از بشریت پاس می دارند!
گل سرخی در دامان ملکه عدالت می درخشد
درشب تنهایی انسان
نور افشانی می کند
آن گاه که « نوید آذربایجان »
می خواهد بیرق مملکت آذربایجان را
به پایتختی تبریز بر اوج ثریا موج می سازد!
دستی پولادین
دستان دیو شب را قطع می کند !
شیخ محمد خیابانی از گور خود
آرام بر می خیزد
با ساطور « آزادی ستان »
دست نوید آذربایجان را که بخون میلیونها انسان آغشته خواهد
شد
از مرفق بر می افکند !
او را استعمار
در زیرزمینی

« تیرباران » می کند !
ثقه الاسلام بر فراز دار
سرود گور سپاری یان ترکیسم را سر می دهد !
ازغوانی بر فراز نخل سبز خوزستان
طراوت بهشت آذربایجان را
ارمغان می سازد !
تبریز لبخندی می زند
ستارگان بیرق هفت دولت را
به زیر بیرق ایران در می آورد !
قطران سرود ایران مقدس را با خروش خشم می سراید
نسیمی روی زرد خود را گلگون می سازد
بابک از فراز قلعه اش
سرود فتح را می سراید !
« اگر رود سرم زمن
زیر ستم نمی روم »
بابک را بر قلل مظالم خلیفه
بر می آویزند !
ولی ایران او در گلستان فردا شکوفان خواهد شد
آنگاه که طوفان خشم بشریت
واشنگتن سیتی را به خاکستر بدل می کند
گل مرگ را از فراز کاخ ابیض
می رویاند !
خانه داون اینترنت را به لابیمنت تاریک تاریخ
کوچ می دهد !
ملکه را دوستاقبان جهنم می کند !
اطلاعیه ای با رنگ سرخ
در درکه نوید آذربایجان بر دیوار چسبانیده میشود
هر آذربایجانی
که وطنش ایران
را دوست بدارد
او را بهمراه پرچم ایران به به گور بسپارید !

بسوزانید و خاکسترش را در دیوان تاریخ مدفون سازید !
آتشی در میاندوآب بیافروزید
از انبوه روزنامه های نوید آذربایجان
تون سوزان دوزخ را فراخوانید
تا آنرا بیانبازد
تقسیم کن و حکومت کن!
مملکت آذربایجان را
از میان ممالک محروسه ایران جدا کنید!
سیصد مملکت از ایران به پا سازید!
آنها را در دریای خون و آتش فرو سازید!
اینست مجمع القوانین گوانتامو!
هر قریه ای در ایران یک مملکت!
با درفشی که برآن اسکلت و جمجمه ای را نقش ببندید!
لژ را بگویند تا در تبریز ویران شده
با شکوه ترین صحن خود را بیاراید!
شعبه سفارت امریکا را در تبریز
با هفت هزار کارمند به شعله افروزی بر انگیزید!
بگذارید تا شاه گلی مدفون شود!
«ارک» را به موزه ای در نیو هلند انتقال دهید!
هندوستان را به جان پاکستان
هر دو را بجان چین بیاندازید!
موشک یا فوق صورت هندوستان را آزمایش کنید!
سنیان را قاتل شیعیان پاکستان سازید!
بر پیشانی تجزیه طلبان میاندوآب «نقش جنبش
دهقانی» بکشانید
تا کمونیست ها را فریب دهید!
کشمیر را با سرینگار با هم
به گورستان تاریخ رهسپار کنید
با علیاحضرت ملکه دیگر
نیاز نداشته باشد
تا اتاقی بلورین بر سازد

تا ديگر هيچ تروريستي را بر آن راه نباشد
حتي عقربي مومي شكل!
مبادا پشه اي مجهز به ميكرو الكترونيك در
ميان انبوه بيشه زارهاي پستان هاي چروكيده عفریت شب
به وز وز پردازد!
آذربايجان ايران را تجزيه كنيد
به خاك و خون بكشيد!
تا ديگر روسها جرأت نكنند
هزاران عنكبوت زهر آگين در زيرزمين قصر ملكه مادر بيانبازند!
بگذار تا سوسك هاي امريكايي تهران را تسخير كنند!
بشكه هاي آبجو را با باروت بيانبازيد
لاهرودي را بگوويد تا درون آن
در زندان اوين
منجمد شود!
اگر توانست از حلق آويز شدن بگريزد
بگذاريد تا خواب اسكندري را بياشريد!
و با كيانوري هم بستر شود!
عرفات
در خواب شارون
اذان مي خواند
او را پزولیده مي كند!
در گوشش هرروز پگاه
آياتي از قرآن را نجوا مي كند!
عرفات را در خانه اش
با اشعه زهر آگين از تل آويو
بقتل برسانيد!
عقاب انتقام بال مي گسترده
شيخ احمد ياسين را در پاي چناري پير
در جماران شميران خاك مي كنند
بسيجي عهد مي بندد

تا انتقام او را در تبریز از شارون در حالی که عصای نوید
آذربایجان را در کف دارد .
بگیرد !
اورا به گورستان تاریخ بسپارد
نوید آذربایجان را به کاغذ آبشنگاه تبدیل کند!
آیا جهنم و بهشتی هست؟
نام شاورن را برای همیشه
در جهنم
باخون و چرك و جذام
باغساق وزقوم
هم بستر سازید
او را از آغوش بلر سرشار نمایید!
بلر جوان است و زیبا رو!
ابلیسان را اورگاسمی به عالی ترین وجه باید!
شیطان را از آغوش بلر هزگز باز نگیرید!
بگذارید تا ابد از او کام بستانند!
او کاندید جایزه صلح نوبل است!
جزئیات هم بستری را
به استحضار علیاحضرت ملك بریتانیای کبیر برسانید
تا او نیز در این روزگار کهنسالی مزه لذت را بچشد!
نام شارون همیشه درجهنم با خون و چرك و پلشتی هم بستر
خواهد بود
بوش را از شراب زقوم
سرشار خواهند کرد
درغساق غسل خواهند داد.
بلر آغوش شیطان را
با آغوش باز
پذیرا خواهد شد
هر سه شنبه گزارش هم بستری اش با شیطان را
باستحضار ملکه خواهد رساند !
گذشت دیگر آن زمان که زنان

در پنجاه سالگي يائسه مي شدند !
دريك را از خواب بيدار كنيد
تا كشتي نفتكشي را برآيد
با نارنجكي در بهشت
آنها منفجر كند !
بسيجي را بگويد تا پس گردن او
هفت تيري بگذارد!
آرماداي بریتانیاي كبير را دراعماق اقيانوس آرمادا
مدفون كند!
بگذار تا امپراطوري براي هميشه در خواب رود
در قرن بيست و يكم آتلانتيد
بگذاريد در روياي تاريخ
ملكه اليزابت كبير
بارديگر
معشوقش را با دستمال خفه كند
در تبريز خونين
درفش بریتانیا را
برفراز
خانه ستارخان به اهتزاز در آورد!
ديگر روزگاري نيست
كه كاترين كبير
معشوقانش را
بنام مقدس مسيح
بنام مريم باكره
در تبليسي به خاك بسپارد
در آنجا فرشته اي بنام استالين
در جامه مخملين و روح اطلسي
آقاي « شوگاشويلي »
حكومت مي كند!
ارتش آن را مستشاران امريكايي تعليم مي دهند
مدال پرزیدنت بوش را

بر سینه این استالین کوچک بیاورید!
دیگر کسی دوستش را از دشمنش باز نمی شناسد!
اینک استالین
در ملبسه انقلاب نارنجی
با غرب شطرنج بازی می کند!
در تخته نرد تاریخ
لنین فرمان می دهد!
امپریالیسم را در بازی انقلاب نارنجی در کیف
بگور سپارید!
هر چند که بمب هسته ای « نوید آذربایجان »
از تبریز جز امواج عظیمی از دود جهنمی هسته ای برجای
نگذارد!
شعاع آن تا ارومیه کودکان را به سرطان مبتلا سازد!
از دریاچه ارومیه
خرزهره بدبویی
در تلاءلو در می آید
خرچنگ پلشتی
با ناخن هایش
راه را برای « نوید آذربایجان »
در اعماق دریاچه هموار می کند!
امپریالیسم به کمک مذهب و دمکراسی
ایران را تجزیه و تخریب می کند!
جفدان شوم را
بر آن به طلوع در می آورد!
تاج سرخ را باردیگر بر اورنگ کرملین
مواج سازید!
ناقوس فردا را بنوازید!
بابانوئلی را همچون یک سوسک
از پرده موشکی آلاسکا عبور دهید!
موشک های روسی را بر فراز تگزاس و لس آنجلس به پرواز در
آورید!

پرده موشکي آلاسکار را
با مهر « مغبون تاريخ » جلا دهيد !
غولي با پاهاي گلين !
موشك را از پرده اين ضد سوسك عبور دهيد !
بوف مرگ
را بر فراز خانه داون استريت
شعله ور سازيد !
امپير پير باکينگهام را
بامانيکور بر لبان درخشانش
به آغوش مرگ بسپاريد !
الحمدي براو بخوانيد !
شاید خداوند او را رستگار سازد !
سر کراکوس در نمايشنامه پارت باهتزاز در آمده
والريانوس را امر کنيد
تا هرروز صبح
زانو بر زمين زند
از شاهنشاه کبير ايران
شاهپور بخواهد
تا او را عفو کند !
آيا سرنوشت صدها هزار سرباز امريکايي که سدهاي عظيم را
در امپراطوري ساساني
درخوزستان کبير
برکران کارون مي سازند
چه خواهد شد ؟
امپراطوري را با تبر بربرها به زانو در آوريد !
گوت ها را بگوييد تا رم را غارت کنند !
قدري از غنائم را به واشنگتن و لندن انتقال دهند !
طلوع خورشيد در مکه
پرچمي سبز
با شمشيري دو تيغه !
بوالحسن با گربه اي که برعبا به خواب مي رود !

امپراطور بوش !
با « ابوغریب » !
وحشت و توحش !
زندان در کرات دیگر
« گوانتاموا » !
حقوق بشرو دمکراسی
تجربه شخصی بشریت !
نخلی که بر فراز
کاخ ابیض شعله ور می شود
گنبد مرمرین آنرا
در آتش مستغرق می سازد !
جنگل سبز با افاقی سرخ
قمری یا گلوی عقیقین
طوطی با بال های آبی و سبز
« فردا از آن بشریت است ! »
امپراطوری دوزخی
در اعمال تاریخ مدفون می شود !
یونسی از شکم نهنگ بیرون نمی آید !
دنیاي نو با درفش سرخ جبرئیل امین تا اوج معراج پرواز می
کند!

تهران - ۱۴ دی ماه ۱۳۸۳

بهداد

نباید گر بسوزندت که فریاد از تو برخیزد
اگر خواهی که چون پروانه پیش شمع بنشینی
(سعدی)

شاه شاهدان بهشتی !

روشنی ماه شعله در خورشید زد
شقایقی سرخ در ماه روید
مریخ در دشت نینوا خیمه زد
درمیان نخلستان سرخ
درفشی سرخ برافراشته شد
سیاره ای مرد
طلوع صبح جان گرفت در غروب غمگین
نارنجی طلایی در روز موعود
شعله ور شد
شمعی در دست شقایق
افروخته شد
مشکی از آب پر شد
فرات در دل شب تاریک مدفون شد
مردی با ردایی سبز

در خورشید دمید
زنی در بازار دمشق
سرود فتح سرود
مختار شمشیرش را از میان کشید
محمد حنفیه در پشت کوه رضوی غایب شد
مردی در طلوع شب خفت
آزادی نمرد
ماه در مریخ رقصان شد
خیمه ای با علمی سبزهروزان شد
پس از هزار سال
رمزفیلد
خوابی خوش دید
خیمه های دشت نینوا آتش گرفت
مشک آبی به سرخ لبان نرسید
حجله قاسم را
سپرودی سرخ فرا گرفت
حر در صبح روشن
اخگر ناهید را
فراز آورد
زهره در بزم خورشید رقصید
ونوس در سیمای قمرینی هاشم معشوق خود را یافت
از دیدن ماه بنی هاشم
آپولون را عرق سرد بر جبین نشست
مجسمه آزادی
در کف تار الله
ذوب شد
پرچمی سرخ بر فراز تانک یانکی سرود خواند
قابوس آداب شراب خوردن را
به فرزندش آموخت
غلمانی کوزه ای از شراب طهور پر کرد
در حجره زرین به خواب رفت

بهشت طالع شد
در سروقد شاه شهیدان
آن ها که شرم نداشتند
در آن سوي ظلمت رفتند
هفتاد و دو تن باز ماندند
در قصر بوش ذریه پیغمبر
صلابه را آزمودند
بر فراز گنبد قصر ابیض
پرچمی سرخ باهتزاز در آمد
داس و چکشی برآن نقش بست
امپراطوری جهانی
شکل یافت
یانکی از دروازه کربلا گذشت
بمبئی در نجف
در ضریح امیرالمؤمنین
شعله ور شد
همه در انتخابات شرکت کردند.
جز با بانویی که خطبه ای سرود
در بارگاه یزید
یزید جامی طلایی از شراب سرخ برکف گرفت
شعری سرود
در وصف غلمانی که
به جهنم تبعید شده بود
حورا جلوه گر شد در خواب قمر بنی هاشم
عشقی آتشین شعله گرفت
ماه آسمان در آغوش خورشید غنود
پرچم آزادی
با زنبق سرخی بر کوفه افراشته شد
مختار به دمشق لشکر کشید
معاویه را در خواب
با خنجری که برآن قطره ای از شراب سبز روییده بود

به دنياي ديگر فرستاد
آنجا كه ديگر او آزاد است
تا وليعهدي براي خود برگزيند
ياس عشق روپيد در قلب محمد
ال كسا در چادري اطلسين فرو رفتند
ثقل ثقلين سرود آزادي انسان را خواند
علي بر فراز دست محمد
سرود سرخ را در غدیر خم خواند
«بشكني اي قلم اي دست اگر
پيچي از خدمت محرومان سر»
نهج البلاغه اي با تذهيب
به شمایل آراسته شد
عاشورا مهري زد بر پيشاني بوش
ميتر بوش را در رنجبري در مهربانه اي بخواب ابدي فرستاد
كلاغ ها خواندند
جفدها سرودند
بر مرگ گزمة سياه و متعفن
جلك سرخي بر مردابي روپيد
ماري آبي از تالاب سر بر آورد
زهري او را نبود
اختاپوسي هزارپا
« رايس » را به مهماني خواند
اميد در قلب اصحاب شعله ور شد
شمعي در يك خانواده طلوع كرد
صبح در مخملي سرخ با سنجاق هاي سبز
ديده ور شد
اميد در ظلمت شعله كشيد
رامز فيلد به بارگاه جلوس شيطان دعوت شد
عشقي زيبا مابين انسان ها طالع شد
قرايه اي از شراب انجير
نثار بارگاه سيد الشهداء شد

طهارت یافت
از دست امیر المؤمنین
بهشت راهی به سوی نینوا گشود
جسدي پاك را
در اطلسی سبز و ارغوانی و آبی آسمانی پوشاندند
حوری بهشتی
پستان های ظفر آیین مرمینش را شعله ور ساخت
قاسم در بهشت عاشق شد
کوزه ای زرین
از شراب سرخ مطهر
نوشید
در آغوش حوری بهشت آسا خفت
یزید را مرگ در پناه گرفت
خورشید شب فروزان شد
مخملی ارغوانی رنگ
در آسمان طلوع کرد
یزید در آغوش دیوی سیاه چرده برای همیشه خفت
شعری در وصف دوزخ سرود
آنگاه که مست از زقوم بود
غوکي در چشمه ساری سرود خواند
پنگوئنی در میان برف های کلیمانجارو شعله ور شد .
شاه شهیدان را
در چمن زاری در پای دماوند
به خاک سپردند
آنگاه که سبزه ها می روئیدند و یا لاله های آتشین آتش می
گرفتند
اورانوس طلوع کرد در هیمالیا
مشك پر از آب شد
تشنه لبان نوشیدند
شبی دیگر فراز آمد
همه جا را سکوت مرگ گرفت

علم دار نرسید
چشمان و دستانش چون شعله ای در خورشید رخسید
انسان ها همچنان خواهند زیست
تا آنگاه که مردی از آن فراز اورست
طلوع کند
با ردایی سبز
درفشی ارغوانی
خورشید مغرب طلوع خواهد کرد
حافظ خواهد سرود
« بگو بسوز که مهدی دین پناه آمد »
آزادی انسان را خداوند
مژده ور شد
شامی تاریک در شروع صبح مرد
شقایقی وحشی
از پس خارهای زهراگین جهنم
سرودی از شبنم سبز بر نواخت
صبح روشن
در چشمان عفریت شب
نغمه ای سرخ خواند
طالعی قهوه ای
در زرین آفتاب
همچون کبکی دری
آشیان ساخت
در میان برف های الوند
داریوش شاه
دشمنانش را تعذیب کرد
در غار علی صدر
نغمه های جاویدانی
از قندیل های آهکی
شعله ور شدند
در حالی که شاه نینوا در آن آرام آرام

بلم مي راند
شبستان مسجدي سرخ را روشن مي ساخت
پرچمي آبي با داس و چكشي سرخ
ستاره اي زرد
بر آسمان بلورين
مواج شد
زني در شبستان يزید
خطابه اي آتشين سرود
غم را جاودانه در مفاک تاريخ سپرد
آزادي فرمانرواي جهان شد
ونوس در طلوع دمکراسي آرام بيدار شد
بلر گفت بخود مغرور شده بود
يزيد لبخندي سرخ سرود
يا شعري چون آب روان
در شبستان قصرش
در خون خویش غلطان شد
آنگاه که خطابه اي آتشين
در گوشش شعله اي شقايق گون سرود .
آزادي مرد
امانه براي همیشه
مختار آن را باز پس گرفت
بابك خرم دين صورتش را باخون سرخ ننگه داشت
بومسلم خليفه را به چيزی نگرفت
جان باخت
بارديگر مردآويچ در کوه هاي ديلم
علم سرخ برافراشت
زمانی مصدق در دادگاه شب
بانگي طوفاني سرداد
لنين براي ابد
در آرامگاهش خفت
کودک اپرايي سرود

« اي لنين اي فرشته رحمت »
امير المؤمنين را در ميدان سرخ به خاك سپردند «
دسته عزاداران از كرم‌ل تا آنسوي لنين گراد
آرام آرام در ميان برف هاي سنگين
با آزادي شعله ور شدند
در فشي سرخ يا داس و چكش
بر فراز چاه سامرا
افراشته شد
اسلام هرگز نمرد
خورشيد ديگر طلوع كرد
امپراطوري جهاني بوش در خواب فرو رفت
در اعماق جهنم
« در كنج دماغم مطلب جاي نصيحت
ك اين حجره پر از زمزمه چنگ و رباب است »
نخلي سبز را اميرالمؤمنين با دست خود كاشت
طوطي آبي و سرخ و ارغواني و بنفش
در آن لانه اي جادويي ساخت
كلاغان به آن سوي فرات پرواز كردند
آزادي نمرد
اما يزید در تالاب خواب براي هميشه به خواب رفت
كيوان بيدار شد
صبح درخشيد
فولكور عاشورا را مبشّري در زندان گرد آورد
سيامك بوسه اي بر روي خورشيد زد
خسرو با شب وداع كرد و به صبح پيوست
از او زنيقي سرخ در آن سوي بيشه زاران فراز آمد
نخل عدالت از زرناب
در آن سوي فرات لانه سيمرغ شد
سيمرغ از قاف هجرت كرد
برفراز گنبد زرین آرامگاه سبط رسول
به خواب رفت

« که عنقا را بلند است آشیانه »
شاه شاهدان بهشتی را
با کرانه ای از افق
به زنجیر شب بستند
اما طلوع رستاخیز نزدیک بود
خورشید دروغین سقوط کرد
نارنجکی شد
در مشیت شاه شاهدان بهشتی
شفق کبود
در سرخی غروب
باردیگر بامدادی خونین را مزده داد
بیژن را در تپه های اوین
به آتش شعله ور کردند
گلوله منفجر شد
در چنگال تیره شب
اوین را غرق کردند
خفاشان را در آن حمله بستند
آزادی باردیگر در مستان سرخ صبح
طالعی خونین گرفت
شاه شهیدان از عشق شعله ور شد
به صلابه کشیدند هر آنکه عاشق بود
« شهیر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست
این تطاول در حق شهباز و شاهین کرده اند. »
طلوعی از پس غروب
غروبی از پس طلوع

تهران - اول اسفند ماه ۱۳۸۳
نهم محرم ۱۴۲۶

بهداد

کجاست صوفی دجال شکل ملجد فعل
بگو بسوز که مهدی دین پناه آمد
(حافظ)

بمناسبت انقلاب کبیر بهمن

بهمن زرافشان !

قلب ها را باردیگر آتشی شیدا کنیم !
روزگاران باردیگر آتشی رخشا کنیم !
چشم ها را آبی و آتش و راز غوغا کنیم !
لاله ها بر روی ها شیدا کنیم !
ازشقایق رنگ رخسارجهان رخشا کنیم!
تند ران را درگلوها اژدرین آسا کنیم !
بیکران هور آسا را شبان عریان کنیم !
وصل شیدایی به شبهای زرآرا آتشین شیدا کنیم !
پادشاهان را زخواب تار اعصار و قرون برپا کنیم !
نام ایران رادگر باران فراز انجم رخشا کنیم!
پور سینا را فراز اختر کیوان کنیم !
نام کیوان را فراز زهره زهرا کنیم !
مزدک و بابک دگر باران !
فراز آتشین طوفان کنیم !
بیرق بومسلم و یعقوب و طاهر بر فراز گنبد خضرا کنیم!

رزم رخشان را فراز گردش گردها کنیم !
شاه عباس دلاور را هم اژدر سا کنیم !
شب لباسش دیگر و رویا کنیم !
عدل نوشروان دگر باران فرا ایران کنیم !
نادر آتش ور آتش فشان را
ناجی رخشنده طوفا کنیم !
کینه از دیوان استمگر فرا طغیان کنیم !
فرخی را بادرفش آتشین، اخگر رخشنده رخشا کنیم
بر فراز مشیت پولادین افشان
شعله ها افزا کنیم!
پرچم ایران فراز کهکشان هم مشعل رخشا کنیم!
نام ایران را به طوفان ها همی شیدا کنیم !
کاوپانی را به گوهرهای بس تا با
همی به شب ها فسوس آسا کنیم!
برفراز مشیت پولادین انسان ها کنیم
کاخ جمشید جهان آرا دگر باران بهار آسا کنیم
تیسفون را با درفش سرخ نوشروان
به سان باغ و بوستان ها بهشت آسا کنیم !
بر فراز مدفن مانی و مزدک
صد هزاران سرخ گل رخشا کنیم !
کاخ سروستان به نرگس ها
چمن آرا کنیم !
سورناراباردیگر پرچم ایران دژ آسا کنیم !
ابریش توفنده شاهنشاه ایران زمین
شاه اسماعیل جاویدانه فر
فرار گنجه و در بند داغ آرا کنیم !
رزم رخشان دلیران
تابش شب ها ی پر طوفا کنیم !
از هزاران اختر گیتی درفش کاویانی سا کنیم !
پرچم ایران فراز هر سحابی هم چو آذر سا کنیم !
با هزاران سبز و زر آیین درفش

کاخ شاهان را به سان حوری رخشا کنیم!
اخگرین و زرفشان گستر همی
بر جای شادروان کنیم
هم به زنجیر طلایین
عدل خسرو سا کنیم!
چل ستون را بار دیگر
هم چو خورشید گل افشان
بر جهان رخشا کنیم
پادشاه "هند" و "چین" را بر درش پویا کنیم!
از هزاران پیکر مهوش و را
خورشید گل آسا کنیم!
باردیگر پرده ها از پیکر حورا کنیم
هم به روم اندر سپاه آتش اخضر کنیم
ژوستیا نوس را
به زیر پرچم ایران فراز آرا کنیم
هم به انطاکیه لشکرگاه خسرو بر کنیم
هم ز پرویز جهان بگشا
سوی نیل درافشان خرگه آذر کنیم!
سدیاجوج از دژ در بند و داغستان کنیم
پرچم خونین بابک را
فراز مدفن حیدر کنیم!
هم عمو اوغلی بسان آتش اژدر کنیم!
هم به تبریز در افشان چادر آذر کنیم
سد یانکی را بخونین پرچم حمرا کنیم!
تیغ نادر را دگر باران
فروغ افسر شیدا کنیم!
شعله ها از رزم طوفان سا کنیم!
در پس دربند پولادین فارس
آریو برزن همی دژ ور کنیم!
هم سکندر را در آنجا در بر آتش کنیم
خشم او را آتش اندر تخت جمشید طوفان ور کنیم

بازهم در نقش رستم گور ایران بان کنیم
 هم ز غارت ز آتش ها ز ظلمت ها
 نشانی از شهنشاهان دوران ور کنیم!
 بس کراسوس را گرفتار همی مرگ پر خذلان کنیم
 امپراطوران رم را هم به زیر پای اسبان شاپوران آتش ور کنیم
 آتش آتش گهان را بار دیگر مشعل افشان کنیم
 لاله ها رویم اندر قصر کورش شاه شاهان
 گورگاهش هم بر سلیمان پیغمبر کنیم!
 نام او را صاحب «قرنین» زرآرا کنیم!
 آسمان آبی و تخت سلیمان زمردور از او
 گاهی هم چون آتش رخشا کنیم!
 نقش رستم را فراز کوهسا رانش
 چنان گوهر کنیم!
 هم ز آتش گاه او فر دلیران را چنان
 اختر کنیم!
 سر ستون نقش وارش را
 برابر با همای واژدر توفان کنیم!
 گاوهای بال دار او را دگر باران
 فروزان بر فراز چشمه خضرا کنیم!
 سر ستون های آپادان
 افسر کشور کنیم!
 هم به زنجیر و به شیر اندر
 یکی بهرام گور افکن کنیم!
 خسرو عادل برابر با سپاه هون خون آور کنیم!
 منجیق شاه مد را بر فراز نینوا اژدر کنیم
 جنگ طوفان سا به آشور قدر قدرت کنیم!
 انگلیس و روس جنگ آور به زیر آتش اختر کنیم
 شهر عصیان را
 به طوفان ها همی ویران کنیم
 آنچنان با نینوا کاندرزمان با لندن کین ور کنیم!
 چالدران را با ر دیگر سر بسر خونین کنیم

جام های خون فشان با خط مشکین عشق آور کنیم
 شاه اسماعیل لشکرکش خطایی را چنان چون
 پرچم ایران کنیم
 مرشد کامل فراز کشور شاهین آذر ور کنیم!
 هم قزل باش دلاور را
 نگهبانان طوفان ور کنم
 بادرفش سرخ طوفان فر ایران را فراز اختراژدر کنیم
 نام رستم را به تبریز دلاور هم چو تعویذان دوران ورکنیم!
 لشکر شاهنشاه ایران زمین را
 بر فراز برج خرم دین چنان چون بیرق قیزل کنیم!
 هم شهنشاه به کف جان نادرلشکرشکن
 برفراز گنبد اغبر کنیم!
 هم چورستم شاه دیوان را به بند اندر کشیم
 هم چو بیژن از چه ظلمت وطن آذر کنیم
 هم ز تار الله فراز مرز ایران پرچم خون بر کنیم
 از پلیدان خاک میهن هم چو مختار دلاور خون و خون آور کنیم
 خاک ایران سربسر احمر کنیم!
 مرز ایران را دگر باران شرر های ظفرآور کنیم!
 شعله ها از رزم کاوه برفراز گنبد اسود کنیم!
 شاه جمشید دلاور را فراز اخضرفردوس زر آور کنیم!
 شاه محمود جهان بگشا فراز قلعه ایران همی اخترکنیم!
 ترک رزم آور جهان آرای ایران ور کنیم
 شاعر ایران زمین هم عنصری را
 هدیه ای از زر کنیم
 هم ز فرخ سیستان را بر فراز گنبد اخضر کنیم!
 با منوچهران گرگان
 جام خونین شرر افسر کنیم
 فارسی را هم به دستور شهنشاهان ترکان
 آتشین جولان ایران ور کنیم
 سر بسر ایران زمین ترکان رخشان برکنیم
 ترک و فرس ولر ، عرب ، کردو بلوچ

رستم دژهای ایران ور کنیم
پرچم ستار ایران را فراز قلعهٔ عصیان کنیم
هم ز رزم کورش کشور ستان
ایران زمین را هم چنان زرین و سرخ افسر کنیم
خاک ایران را بهارستان آتش سا کنیم
بارگاه چنان کرمل کنیم
معبد رخشان استالین انسان ور کنیم!
گاو رزم آور فراز تخت جمشید شهان را
بر فراز مشت حیدر خان جان آور کنیم
نادر رزمنده را شاهنشاه ترکان ایران ور کنیم
مرز ایران را به هندستان بسان چتر نور آور کنیم
لز کیان را در شکسته
ره سوی عمان کنیم
بیرق ترکان ایران را فراز اصفهان، آتش ور ایران کنیم
شاه عباس کبیر جان فشان را
پرچم طوفان طوفان ور کنیم
شعله ای از خون بابک بر فراز کشور اخگر کنیم
گنبد گیتی پر از آواز صفی الدین آتش ور کنیم!
باردیگر رودکی را شاعر شعر وطن آور کنیم
هم نکیسا بارید را آتش تبریز آذر ور کنیم!
هم چو عارف نغمه های آتشین احمر کنیم!
هم نظام الملک آگه دل دلاور
پرچم دست شه ترکان ایران ور کنیم!
مشت پولادین ترک و فرس را
اندر جهان افشان کنیم
ترک ایران را همی توفنده ایران ور کنیم!
سر بسر دژوار آذربایجان را مشعل ایران کنیم!
خاک آذربایجان را لاله ها خون ور کنیم!
هرچه دشمن پند دیوان ور دهد
از زبان حافظ آتش صفات
ترک و تازی را زبان آتشین آور کنیم!

بهمن رخشان به آذربایجان اختر کنیم
آتش رخشان فراز مشت طوفان ور کنیم
با در افشان تیغ حیدر
هفتصد تن دشمن پیمان شکن را
ره سوی آتش گه دوزخ کنیم!
جان و تن را بر فدا
هم چو پیغمبر به راه ایزد آذر کنیم
باقر سالار ملی را به طهران
هم زیارت گاه ایران ور کنیم!
حیدر " پمبی " به " بهمین "
معبد از زر و همی یاقوت سیم آور کنیم!
بر به گور شاهدان شهر آذربایجان قوس و قزح اژدرکنیم
" کوچک " رزمنده ایران زمین را
در کنار گور " چه " هم بر کنیم
هم بدست کلنل رزمنده اندر آسمان ها
مشعل آتش ور " اژدر " کنیم
هم خیابانی به آزادی ستان افسر کنیم
پهلوی آزادی ایران آتش ور کنیم
با مصدق نام ایران را فراز کهکشانش اخترکنیم
هم چنان منظومه ای از هور آتش ور کنیم
هم عطارد هم به کیوان هم مبشر
اژدر جاوید ایران بان کنیم
باوکیلی پرچم خونین طوفان را فراز گنبد احمر کنیم
شعله ور از آتش گل های آتش ور کنیم
نام ایران فراز گیتی احمر نشان چون اخضرین کشور کنیم
ز ارغوان و نرگس و زنبق جهان را
هم چو خرم جان بهاران شعله خون آور کنیم!
ور به جنگ دیو سیرت انگلیس دد فشان
ره سوی یزدان آتش فر کنیم
آن شهاب ثاقب اندر راه دیوان آذرین اژدر کنیم
از حمید مؤمنی هم

بیرق یاران رزم آور کنیم
چنان چون آتش تندر کنیم!
با صمد آتش به جان دشمن دژور کنیم!
هم فراهانی میان اطلسی و زنبق و سنبل کنیم
هم چنان تاج زرافشان از فرا گوهر اخگر کنیم!
سرخ گل را بر فراز ارگ رخشان
هم چن خونین و آتش فر کنیم!
باصفایی نار سوزان برفراز جنگل گیلان آتش ور کنیم!
از شرار گیسوی "چه"
با لیان آتشین
اندر بر مه بر کنیم!
بهمن ایران زمین را شعله ور
اندر فراز گنبد دژ ور کنیم
از لوای سرخ "بیژن"
تپه های سبز و آتش گون زندان اوین
سر بسر از 'درج نیلوفر کنیم
لاله ها رویید از خاک وطن
گلستان این کشور ویران آتش ور کنیم!
جنگل سبز وطن را چون بهشتی
گل نثار از نغمه دستان کنیم
لاله ها رویید از خاک شهیدان وطن
ملک ایران باردیگر شعله وار از پرچم احمر کنیم!

تهران - ۲۲ بهمن ماه ۱۳۸۳

بهداد

می کشد چشم ترا از گوشه به پنجاه مرا
می کند زلف چو زنجیر تو دیوانه مرا
(عماد الدین نسیمی شروانی)

«در این سال های پر شدت
بهر خوشبختی کوشنده ایم!»

سرودی آبی در شیپوری عنابین
در ارکسر سمفونی ملی ایرانی
آذربایجان ایران ملی قهرمانه!
ستارخان مجاهدات ایران یادگاره!
با شور آتشین
می سرایم!
«ای ایران ای مرز پر گهر!
ای خاکت سر چشمه هنر!»
"صورتگر خفاش چین!
رو صورت یارم ببین!"
طلوع تو
تنها در طلوع بشریت
اینست امکانی که فرا می روید!
در دراز پای تاریخ!
روزی رختشان در فلق صبح
آزادی انسان
سرود سرخ طوفان
پرچمی با سرود آبی خورشید زرد

داس و چکشی ارغوانی
بر پرچمی سبز
که از طهارت عشق سرشار است
حسین بن علی در جام خورشید
هلال صبح را
در چای و هل
می نوشد
رخ فرو می پوشد
اصحاب باز می گیرند
او و هفتادو دو تن اصحاب و ازحام
باز می مانند
کودکی که در خون غوطه می خورد
لبانی که بسته می ماند
تیری که بر مشک فرود می آید
امپراطوری که در الماس شعله مرگ می سراید
مردی که در زندان شکوفه می کند
ملتی که علم دارش نمی آید
گل چهره ای بر حنای قالی
رنگی از رزم بر پیمان کبودین آسمان
سرخ و بنفش
سبز نخودی و کلام مقدس
"الله اکبر"
ایشان با طلوع لاله
در صید مرجانی بی صدف
پیکاری که ناتمام می ماند
قهرمانی که قهر ما پیش بر باد می رود
خسرو در طلوع خورشید
چشمان باز
آغاز اینجا
وصیتنامه ای که تحریف می شود
کسانی که نباید اسرارشان فاش گردد

پلنوم چهارم و سقوط انسان
چه زیباست لمیدن در سناتورיום ها
فسانه بار خوانده می شود
خلق من تسلیم نمی گردد
آزادی غروب نمی کند
اما عشق در گل انار می روید
وصیت نامه
با پارچه ای زر اندوز
در بقچه ای از ترمه سپید
پیچیده شده در اطلسی سرخ آیین
که برای گل های سبزینه رنگی
شعله می کشند.
خورشید در طلوع زمرد
یاقوت در افسون غروب سبز آیین
داس و چکشی ارغوانی
بر پرچمی سبز
که از طهارت عشق
امید فروزنده
سرشار است
حسین بن علی
شاه شاهان
اسطوره شیوا
جام خورشید را
در هلال هل انگیز صبح می نوشد
رخ فرو می پوشد
اصحاب باز می گردند
او و هتادو دو تن از جام و اصحاب
در طلوع شرار شب
کودکی که در خون غوطه می خورد
مرقد کسانی که با جگر پاره ره بسوی خورشید می پویند
امپراطوری که در الماس می میرد

درفش واران داون استریت بر زیر کشیده می شوند.
نارون کهن را هزاران گنجشک
مهمان می شوند
هم نوایی گنجشکان
طلوع یک دست ابنو در کاه دانی که ناردان لانه دارد
عروجی زیبا
با درفش کهن
مردی در زندان شعله می کشد
گل چهره ای بر حنای قالی
رنگی از رزم بر سینه آسمان
که سیمرغی در اخنای آن پرواز می گیرد
انسان با طلوع لاله
جامی سیاه رنگ از شراب شنبلیله سرخ
نشه ای از گل انار
پرتوی پر تخمیر از گلابی آبی
در صد فی کهن
باز می ماند
وحشی بانگ سر می دهد
"یک من هرگز تسلیم نمی شود
میهن او باید در آزادی پرواز کند!"
چهره او باید گلگون باشد
جا نمازی قلمکار
با مهری مستطیل و بزرگ
تشبیحی از گوهر شب چراغ
کودکی در زیر بخاری علاءالدین با زنگ سرخ کبود
نوری که برسقف می یابد
روزه را با سحری گردوی سرخی می نوشد
مذهبی که در بطون خود
انقلابی فراز می آرد
وجدانی که بیدار می شود
انسانی که می آموزد در مرز زیستن را

یا شب کلاهی از
آقای وزیر
پذیرایی می کند
مرگ نزدیک است
اما خورشید طلوع می کند
انقلابی فراز می شود
سرود تارهای زهراگین با تاب کوشک
استشهاد
خروسی که در صفحه سینما می خواند
اسپارتاکوس را بر صلیب غصوب می کند
مرغ ایرانی طلوع صبح را با سرود ظفرمند سر می دهد.
از خون اسپارتاکوس
کربلای سرخ میروید
درخت خرماي کهنی را بر اسپارتاکوس اروغان می کند
خروه پیر
پرهای طلايين و سرخش را بر هم می افشانند
می پرستند او را
آن ها که با مسیر در اسبی هستند
باز نشست عهد رفاقت دیرین بسته اند
هدیه ای برای یونان
روزگارانی که انسان ها از هم دورند
اما در یکدیگر تداخل می کنند
رکسانا با اسکندر
آرزوی داراب را بر می آوردند
داراب در طوسی
دارا در اسکندر نامه
جوانان را با هم نیامیزند
عشق حدودی نمی شناسد
فردای بشر در دستان نیرومند عشق شعله ور است
انسان هایی که در طلوع صبح پرواز می کنند
خورشید ایران شعله می گیرد

جهانی بر فراز می آید
زیبا رویایی که بریت ننگ
سجده می کنند
در دل کنند جان فرسا
شعله کش می کنند
دزدان دریایی باو نان را بر می افزاند
اسکلت و جمجمه را فراموش نمی کنند
سقوط دیوان شب
در پنجره ای مشیک
با دستانی خون آلود و مطهر
رنگ می گیرد
بشریت را تنهایی نیست
دیوان تا جهنم در قطاری زیتونی رنگ
راه می سپرند
بانک آن ها از دروازه های کربلا شعله می کشد
طلوع صبح می طلبد
بامدادانه ای شاهانه
چای شیرین و پنیر و نان بربری
در روزگار عشق انسان ها
همه مسلحند
نیمی از سلاحهای هسته ای روسیه در گردش روزگار است
آقای بوش روسیه را خلع سلاح خواهد کرد
کبوتران
با خون خود گیاه سر سبز و پر رونق عشق را آب می دهند
آقای بندگان آفتابنده
و وقف معبد بابل هستند
امپراطوری جهانی
بیدار می شود
او بابل را به نیویورک شی انتقال می دهد
مجسمه بودا را تعمیر می کند
ننگ شکست

اینست
انجام خروس بی محلی
که در ظهر سرود سرخ می خواند
در طلوع خود از شهوت سیر نمی شود
گوسپندان با زنگوله در غروب مهدی آباد فرا می رسند
روزگاری انسان ها به یکدیگر می پیوستند
ژئوس اندیشناک بود
اهریمنان در قله الپ کمین می کردند
کف بر هم می زدند
اینک امپراطوری جهانی
در مه غبار آلود قهوه ای رنگی
شتاب می گیرد
پژمرده ها شعله می گسترند
بشریت برده
در گوانتاموا دمکراسی و حقوق بشر را
در طالع دیوان شعله ور می بینند
خورشید را در گند آبی ژرف
به دارالقرار می پیوندند
منازه ها از سر انسان ها چون صخره ای کبودین
بیارابید
دستور آبادی گوانتاموا را در شب روش
صادر کنند!
آقای بوش از جمله به محور شرارت مسلمان است
آیا ارتش خود را از عراق خارج نمی کند
در مرزهای افغانستان در لانه هایی کبودین
ناتو را پنهان می سازد
آنجا که شرافت می میرد
شکنجه بادیان نجابت است
سنبللی سرخ در چشمان خورشید مصور می شود
امپراطوری آرزوی فرحناک است
بر اسبی پیر امپراطور

به سوی معاید گوت ها
راه می سپرد
دوست بهترین را از خود جدا نمی کند
او دوزخ را از هاوس به ارمغان انسان می آورد
گاوی پیشه
در طویله ای بومناک
از سرودی غمگین سرشار می شود
در دوزخ کهن
اریاب پر
آرزوی املاک پنهاور می کند
اما اسب او را چتر می باید
تا در زیر آفتاب از آسمان رهایش یابد
او در خورشید
خریزان طلوع می کند
با رعایاتی که دیگر از او فرمان نمی گیرد
امپراطوری در کبود مرگ
استشمام می شود
امپراطور در رویای امپراطوری
با رفقاییش خفت و خیر می کند
اما او نمی داند انسان اینک می خواهد
آزاد زندگی کند
تا هیمالیای برف نوش شعله بگیرد
از سرینکار تا بیربانی
با سرود بنفشه ها پرواز گیرد
بهاران شکوفان می شود
زنبق ها طلوع می کنند
در بند روزگار است
روسیه با دندان های هسته ای
چین با جگشت هزاران جوان
پایان شومی برای امپراطوری رقم می زند
نسترن ها می خوانند:

"ای لنین ای فرشته رحمت"
شیدا شیدایی را با ارمغان نغمه فارسی میاورد
تصنیف عشق با خروج تاج عروس ها
در خود تکرار می شود
روباه پیری که هوس جنگ با شیر در او
نطفه بسته است
چشمهایش ریخته است
دم خرماپی رنگش
رنگ خاکستری بی روحی بخود گرفته
اژدهایی که از خاکستر آن اسارت
زنده شده است
آزادی انسان را در دنیای نو
مژده می دهد
حافظ در روح تاریخ فروزان است
با لحنی سبز آواز طلایین را در کینه کسی
غلغله افکن است
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
اینقدر دانم که از شعر ترین خون می چکد
سمرقند و بخارا مجنون و شیدایی هستند
مژگان ختایی می امیزند با
یاران پارسی گو
حافظ موردی سرخ با بنفشه ای قهوه ای
برای آپولون به ارمغان برد
آنگاه که طشتی از سکه های زرین را
بر می فشاند
نقل و نبات و غسل
در سینی نقره
با آرد گل سرخ و آینه
در خزان شعله ور شد
عشق را پایانی نبود
شاعر عشق طوفانی می سرود

زیبایی را در سیمای آنان
سرخ‌ی صبح سوسو می زد در کوهستان شب
ایبانه با نام شاعر پیوند می خورد
دنیای نو سپر دنیای کهن است
"آب حیات من است خاک سر کوی دوست
گرد دو جهان خرمی است ما و غم روی دوست
داروی مشتاق چیست زهر زدست نگار
مرحم عشاق چیست زهر ز بازوی دوست
گر متفرق شود خاک من اندر جهان
با دنیارم بود گرد من از کوی دوست
گر شب هجران تافتن آرد اجل
روز قیامت زخم خیمه به پهلوی دوست

تهران - ۴ اسفند ماه ۱۳۸۳

بهداد

عشق من با لب شیرین تو امروز می نیست
دیر گاهی است کز من جام هلالی مستم
(حافظ)

" بهاران در چشمانش ... "

من عاشق شدم بر یاس آبی
که از چشمانت می تراوید !
آنگاه که جوانی و زیبایی
برازنده قامت موزون تو بود !
شادمانه می خندیدم بر اقیانوس رز افشان سیمایت!
چشمان آبی است ! اطلس را می نوشیدند!
لبانت از عشق ترنم خیز بود
من بر تو عاشق شدم !
عشق در همه جا مترنم و روان است !
شب ها ستارگان در روحت متجلیند !
در چشمان گرمت آواز می خوانند !
پهنه آسمان فراخ است و در آن جنگلی از کهکشان های
فروزان هستند !
انسان می سراید
از شروع غروب !
اما بهار می زید و قلبش را بهار شعله می افروزد !

" صبح از افق بنمود رخ در گردش آور جام را
از سر غبار غم ببر این رند درد آشام را
ای صوفی خلوت نشین بستان ز رندان کاسه ای
تا کی پزی در دیگ سر ماخولیای خام را "
در بهار
در تشعشع بند
عشق شعله ور می شد
مگر نه اینکه خرداد نیز در قصر بهار است ؟
صدایت آتشین پر می گرفت
تا اوج رهایی انسان
آزادی شعله ور می شد در چشمانت
آنگاه که عشق نوشیده می شد از لبانت و از آغوش آتشینت !
" عرض و نام از در میخانه نشاید اندوخت
هرکه این آب خورد رخت به دریا فکنش
طلوع صبح در " صبح مقبل " !
چشمانش می خندید !
زلفانش می آشفست
موج می گرفت " چشمه غریبال بیز " از لعل لبش !
در " عطارد " روحش مواج بود !
در غروب تاریک
سیمای ارغوانیش
شکفته می شد
شکوفه بادام بود در بهاران
آنگاه که سرما خفته بود
گرمای بدنش را در خواب احساس می کردم .
زمزمه گر می شد درجنگ پارتیزان
بهاران غوطه ور بود
هم چون گل هفت رنگ
بر گلدان چینی " اپالین "
بر زمینه آبی قرن نوزدهم
که پیرزن هر روز عید جفت آنها را

بر طاقچه می گذارد
آینه قدی را میان آنها بر می افراشت
عشق تو سابقه داشت
آب گرم لار
در نسیم گیسوانت مواج بود
بهاران شعله ور بود
در سیب زرخدانت که من می گزیدم !
سپیدی سینه ات را می دیدم
از پس پیراهن
که هم چون لاژور آسمان
در صبح روشن
به آبی کم رنگ می زد
دو اندام را بهم می آمیخت !
جوی های چون بنفشه کنار جویباران
بر کنار رخسار صورتی رنگش
جلوه گر بود
"پاکوس" با او عشق می ورزند
"آنتا" او را در دامان خود از شیر گرمش پرورش داد
لذت بخشید
چون پای بر جوانی نهاد
او را معشوق خود ساخت !
معشوقی که بیشتر برای گل نیلوفر
برازنده بود تا او !
در طلوع صبح گاه بهار
حنا بر دستان سپید و زیبایش می درخشید
آذربایجان انگور مراغه را در دستانش می افشرد !
او گاه هم در چشمان سبز دیگری تلاء می کرد
که به بند زندانیان ابد انتقال یافت !
در حزیران
صبحگاهان در حیاط بند
چای شیرین و نان و پنیر !

روزگار جوانی
اینک روزگاری دیگر است !
من در مکه با "پدر خورشید" و سلیمان میرزا هم سفر بودم!
ملغمه ای شدم از نیلوفر و مهتاب !
در بند رفیق بودم !
دوستان من غالباً به خداوند اعتقاد داشتند !
من در میان آن ها می خواندم
« چه نماز باشد که تو در خیال باشی
تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد »
ژوپیتر بر او عاشق بود !
اما پرومته او را زچنگال ژوپیتر نجات داد !
او خسرو بود در صبح بیست و یک اردیبهشت هزار و سید
سی و هفت
آن داغ لعنت خورده
که همراه با کبوتران و مردار خواران هزاران سال
انباشته از گند و تیزآب
به خارج از سرزمین بابک
هجرت نکرد ! ای خسرو خسروان !
" شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد
تو در آکز اول شب در صبح باز باشد !"
پیام بخش در سیمای مهتابیش
خورشید را فروزان می ساخت
با عشق شعله می کشید
در جان من
این نام ننگ بر پیشانی معشوقش که من بودم
نشست !
تو با چشمان اقیانوسی در شب طلوع می کردی
نور مهر در چشمانش شعله ور می شد
در طلوع خورشید سرخ اردیبهشت
"ستوده حصال" بود و "بخشایشگر" و "نوید بخش نماز"
هم آغوشی یک نفر با سه نفر !

ماه از چشمانش بوسه می چیند
بدن من داغ می شد !
مریخ از رزم او کام می گرفت
آنگاه که شهید انتحاری
در " علم و صنعت " پرچم می گشود
سکوت بهشت
در طلوع قرآن !
او را به میدان تیر بردند
بعد از سی سال
"عجبست اگر تو انم که سفر کنم ز دستت
به کجا رود کبوتر که اسیر باز شد!"
میخواستی طویله اوژپاس را بروبی
اما تو هر کولس نبودى
تو "پرومته" را نوید بخش فردا بودى!
پیش قراول دنیاى نو !
" قدمی که بر گزفتی به وفا و عهد یاران
اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد !"
در بیت المعمور دستان گل آذین و زرافشان تو را
فشردم و داغ شدم
جای گلوله را بر سینه سپیدت
که پستان های بسیار کوچک قهوه ای رنگت می درخشید
بوییدم !
« دگرش چو باز بینی غم دل مگوی سعدی
که شب وصال کوتاه و سخن دراز باشد »
قصر از آذرخش لرزید !
آنگاه که ترا تیرباران کردند
لاله ای از خون سیاووش در پیشانی صبح رویید
آینده می غرید
شکوفان می شد
تندر در جبهه خورشید !
زیبا روی طلوع می کرد

در همه‌مه شعر شو کران بند
سرما می مرد و زندگی جدیدی آغاز می شد
در زمزمه جوانی بهار
در کنار حوض کوچک بند
آنگاه که آفتاب تیرماه
همه جا را می سوزاند
سطل آب را بر من روان می کردی
پیکر بلورینم در زیر پیراهن هویدا می شد
شاد خوار می شدی
از من می گریختی
" نه چنین حساب کردم چو تو دوست می گرفتم
که ثنا و حمد گویی و جفا و ناز باشد!"
تو بر من عاشق بودی و من بر تو
هیچ یک پرستنده گناه نبودیم
شهیدی گمنام
در تاریخ هزاران شهید
در شبستر خونین زنده می شد
« سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بیوشم
بگرام دوست بگویم که محل راز باشد»
تو گوش شنوای من بودی
در تندر پاییز که شعله ور می شد در تابستان بند
من در میان بازوان آتشین تو زندگی می کنم
من بر تو عاشق بودم! ای انسان زیبا!
ای مفرح یاقوت
ای معجون زندگی
از عشق و محبت سرشار می شدی
ولی در این جهان بهشت را جستجو نمی کردی
بهشت ترا در آخرت مقرر کرده بودند
بال گرفتی با فردوس برین
« به کرشمه عنایت نگهی به سوی ما کن
که دعای دردمندان ز سر نیاز باشند!

زمحبتت نخواهم که سفر کنم به رویت
که محب صادق آن است که پاکباز باشد «
اینک روان گرم و آتشین تو
در کوه های سبز و تالاب های بختیاری مواج است
جلیک ها در کارون می رویند و در خون سرخ در می آمیزند
عشق الهی در بستر تو می خرامد
با کوس در طلوع آپولون!
توماسو و میکل انژو بونارتی!
پیش از آن داوود مقدس
در دستان افسونگر او!
"پیش رویت دگران صورت دیوارند
نه چنین صورت و معنی که تو داری دارند"

طهران - ۱۰ فروردین ۱۳۸۴

بهداد

عشق بازی

عشق های جاودانی می کنیم
رزم های آسمانی می کنیم
با رفیقان عشق بازی می کنیم
با شهیدان جان فشانی می کنیم
چشمه ها از نور افشان می کنیم
چشم ها را آتش افشان می کنیم
صبح رویان را بوسه باران می کنیم
عشق بازان را فروزان می کنیم
رزم باران را وفاها می کنیم
جویباران را شرر سا می کنیم
کوه ها را شعله افشان می کنیم
رودها را آبشاران می کنیم
عشق با رؤیای زرین می کنیم!
رزم با دیوان شب گون می کنیم!
عشق با عشاق سیمین می کنیم!
قامت آن ها رز آیین می کنیم!
هم چون جادو پیکر داوود را بر می کنیم
هم چو شاهد رزم آتش وار طوفان می کنیم
با شقایق ارغوان را هم در افشان می کنیم
با طلوع صبح عصیان می کنیم
بلبلان را نغمه سازی می کنیم
چه چه صلصل به شادی می کنیم

سرخ گل را پرچم صبح بهاری می کنیم
نغمه خوان را پرچم زرین صبح ارغوانی می کنیم
در بهاران رقص های شعله سانی می کنیم
شام ظلمت را درفش صبح سیمین می کنیم
چشمه های از عشق انسان جاودانی می کنیم
چشم ها را چشمه روی رفیقان می کنیم
عشق را همراز عصیان می کنیم
شعله ها از عشق انسان می کنیم
نغمه ها از صبح رخشان می کنیم
گه به میغ اندر نواخوان می شویم
گه به تیغ اندر شرر خوان می شویم
نرگس عاشق بسان چشمه ساران می کنیم
رزم طوفان را فروزان می کنیم
عزم انسان را چو کوه آتش افشان می کنیم
راه خونین انقلاب خلق ایران می کنیم!
راه فردا را ظفر ور می کنیم
وصل طوفانی به شب های گل افشان می کنیم
شعله ها از عشق و عصیان می کنیم
نام یزدان را زرافشان می کنیم
با پرستوی مهاجر هم سفرها می کنیم
صدق در پیمان انسان می کنیم
آتش از عشق شرروش می کنیم
باده ها از روی مهوش می کنیم
نفس صبح درخشان را هم به طوفان می کنیم
تندر آتش وش اندر بانگ انسان می کنیم
بانگ طوفانی فراز آذر خشان می کنیم
نسترن را هم گل افشان می کنیم
شب به صبح روشن از وصل در افشان می کنیم
هم چو لاله جامه ها را آتش افشان می کنیم .
از دو چشمان شبنم صبح بهاران می کنیم
دجله دجله اشک آتش گون

ز عشق شاهدان شعله آور می کنیم
شاهدان را هم چو پروانه به گرد خود فروزان می کنیم
یادی از عشاق بی سامان انسان می کنیم
رزم فردا را سرود سرخ عصیان می کنیم
پرچم صبح خرد را بر فراز مشیت طوفان می کنیم
صبح نورانی به شب های سیاه و ش می کنیم
پرچم صبح ظفر آذین هم به شب های ظفر و ش می کنیم
روزگاران را دگر باران بهار آتشین و ش می کنیم

طهران ، ۲۵ فروردین ۱۳۸۴

بهداد

چون صبح دم عید کند نافه گشایی
بگشای رگ خم که کند صبح نمایی
(حکیم خاقانی شروانی)

بمناسبت صد و سی و پنجمین تولد لنین کبیر

پرچم سرخ شرر افکن

این عید لنین عید لنین پرتو خورشید شعاری
خورشید درخشنده تابنده خورشید شراری
تو آتش خورشیدی و فرشیدی و خورشید سرایی
خورشیدی و تو مزده در این تیره شب سرخی و تاری
ای خلق چو خورشیدی و زیبا تر از آهوی خطایی
ای خلق تو جمشیدی و زیباتر از این سبز بهاری
ای خلق تو فرشید وش و تو لاله وش و لعل فزدایی
تو تابش رخشنده تابنده خورشید نگارین
تو اخگر رخشنده تابنده خورشید عذاری
تو توده زحمتکش آتش وش خورشید شراری
تومار فسا هور دژمارفسایی
تو رزم خروشنده طوفان وش خورشید شراری
تو نادره گفتاری و چون بلبل وانجیل سرایی
تو پرچم رزمی و در این رزم چنین رزم گشایی
تو صبحی و خورشید زرافشان چنین رزم نگاری
تو اخگر توفنده زحمتکش خونینه ردایی

تو نوری و آتش ور از این رزم ظفرمند شرر هم چو غباری
تو نوزور و رزم و رو کنون دور کیانی و همایی
تو رخسش خورشید در این تیره شب تیره و تاری
تو رهبر این توده زحمتکش خورشید لقایی
تو نافه آتش وش آهوی خطایی
تو رزم شرر گین شرر شام سمایی
تو نغمه جانبخش صیایی
شور آور این رزم زر آگینه سمایی
هم کارگر و زارع خورشید سنایی
آتشگه دیرینه این مردم مایی
تو پرچم رزمنده ستالین بزرگی
از مارکس ترا بود همه نافه گشایی
آموختی هم نوع بشر را تو رهایی
تو پرچم سرخ و تو کنون صبح نمایی
بر نوع بشر هم توهمی عطر فزایی
تومشک ورو غالیه سا نافه گشایی
نوع بشر آورده ای اکنون سوی این رزم رهایی
ظلمت تو برانداز در این ظلمت تاری
آذر تو بیفروز به پیکار رهایی
بر شو تو فراز دژاین دیو خدایی
تو چرخش تابنده خورشید سمایی
اینک گه آنست که با پرچم سرخ شرر افکن تو بر آیی
برکن تو کنون روز چنین گرگ درانی
تو دیو ستم همیشه سرمایه بر افکن زچنین رزم کیانی

تهران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۴

بهداد

برآی ای آفتاب صبح امید
که در دست شب هجران اسیرم
(حافظ)

بمناسبت سالگرد شکست
امپریالیسم بربر صفت امریکا
از مردم قهرمان ویتنام

فرمان تاریخ!

دین بین فو طلوع می کند
در کوهسار کر کبود
در طالقان وحشی
در دژهای اسماعیلی
در جنگل گیلان
در مجله ششکلان
در تبریز رؤیایی
رؤیایی پر هیاهو
بمبی به قدرت بمب هیروشیما
تبریز را با خاک یکسان می کند
بر جای ارک
ستونی از دود بر می خیزد که تا کهکشان راه می سپرد

در افغانستان بر افرازد لویی جرگه را
تا فرمان دهد در مزار شریف
تله انتحاری را به شدت ناکازاکی
لژیون هایی امریکایی را
در کام خود ببلعد
باردیگر از نو تعمیر کنید
خنگ بت و سرخ بت را
نور را بر افرازد در سراسر آسیا
از جنگل های کامبوزیا
تا بشر جاویدان و هوشی مین
مسلسل میرزا کوچک خان را
نشانه بروند به خود زرهی امریکایی
در سبزینه تاریک جنگل ویت مین
تا طلوع کند خورشید شب
حباب را در دین بین فیو دفن کنید
هوشی مین در دریاچه نمک زنده کنید
دسته گل سرخی
نثار مقبره حضرت معصومه کند
جنگ کلاسیک و پارتیزانی
کوه و جنگل و شهر و بیابان
در هم آمیزید !
قهرمانی ویتنام می آموزد
آنگاه که ویت کنگ در یک رستوران شهر هوشی مین
یکصد سرباز امریکا و معشوقکان ویتنامی آنها را
قطعه قطعه می کند
در خون ناپاک خویش مستغرق می سازد
هزار سرباز امریکا
به ده هزار دختر ویتنامی
تجاوز می کنند
آنها را در عالم برزخ محبوس سازید
از غرابه هایی انباشته از شراب زقوم بیاشامند !

مسیح انتقام خویش را از این "یهودای اسطریوخی" می گیرد.
و موسی عصای اژدها دم را بر فرعون آشکار می سازد
بر می افکنند جادوان عصاهای خویش را
و اژدهای یزدانی همه را می بلعد
الله خیر الماکرین !
رایس مدفون می شود در اعماق گنداب دوزخ
دیو هادس بر او لبخندی شیرین می زند .
گو اینکه از جسد متعفن رایس
لذت می برد
ویتنامی سرود فتح را بیش از سی سال
برجهان فرو می خوانند
بانگ بر می آورند
" پرولترهای سراسر جهان متحد شوید !"
" ای داغ ننگ خوردگان "
اینک عصر شماست
از ویتنام تا کامبوزیا و لائوس
پیشی جوید بر یانکی ها !
نوبت سیام نیز فرا خواهد رسید
قرآن اندو را نیز به دامن می کشد
فریاد خشم در سراسر جهان !
گل سرخی در خورشید روسیه
پیرزن ویتنامی
به پناهگاه زیر زمینی پناه می آورد
از آن جا دسته ای اکالیپتوس
برای ویت کنگ ها
به ارمغان می آورد
تا بر جنگل صلح بیافشانند
بت طلایی در جنگل های کامبوزیا
مسیح در کنار بودا !
در سرود سرخ محمد
در طلوع هانوی دود آلود

تانک‌ها به پیش به سوی مالاکا !
با درفش سبز اسلام
تا آنسوی اندونزی !
رذالت، بیشرمی
قرآن در گواتناموا !
بمب اتم در کعبه
دیگری بر فراز قم پرواز می کند
بمب پانصد تنی
در آرامگاه امیر المؤمنین !
ویتنام شعله می کشد از اقصای تاریخ
بربری دژخو
بمب خوشه ای
ناپالم
فرو می ریزد بر آن‌هایی که در جنگل‌ها می جنگند
بشریت با نام مقدس چه گوارا
آرام بخواب می رود
خواب بیداری
خواب تنگه مالاکا
صعود در بیرمانی
شناورشدن قایق‌های پارتیزان
در سوماترا.
گل اقاقی در دستان سوکارنو
امپریالیسم داغ ننگ بر پیشانی خود می زند
از دریای خون می گذرد
تا دلار را از حریق نجات بخشد
دخترکی با پستان‌های آفتابی
سرباز امریکایی را به خانه می کشد
سرباز بر صلابه ای به دار کشیده می شود !
یلی تیدار
با تبلیغ آغاز می کند
راهزنان راه بر او می گیرند

ولی او باز با فرانسه و امریکا
قمار می کند
از ماهی دود آلود مکنک
تیزابی ارغوانی فراهم می سازد
در سکر و مستی
با مدادان می فرازد بر اوج شب تاریخ پرچم سرخ را
رفاقت شعله می کشد
در فاحشه ای خانه ای
که یک سرباز امریکایی کمونیست می شود
همراه یک سرباز فراری
طرح زیبایی نور را می ریزد
کمونیسم برای تمامی بشریت !
خبر نگاری در یک سو
سیگار برگش را پنهان می کند
آنجا که باید پنهان کند
با درفش احترام به هم جنبش بازی
سرود سرخ می خواند
او در اثیر
عروج می کند
افریطان را در دام می اندازد
دنیاپی نو !
دنیاپی انباشته از عدالت خداوندی
" ساقی به جام عدل مده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند!"
بیرمنگام در خون غرقه میشود
بلر با بوش هم بستر می گردد
ملکه در ناکینهام
سرود زندانی را می خواند
این روچفیلد است که تصمیمات را می گیرد
او باید تابع ما باشد!
پرنس چارلز در گورستان یهودیان

بخاک سپرده می شود!
آنگاه که سرطان مصنوعی او را در آغوش می گیرد
داستان داراب تکرار می شود
" رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن
یاز جانان یا زجان بایست دل برداشتن
راه مردی نیست چون جانوسیار و ماهیار
یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن "
دختران نار پستان ویت کنگ
مژده زهر مرگ را می نشانند
بر اشغالگران آن سوی دریاها
استعمارگران را
در قعر اقیانوس در خون غرق می شوند
شاید روزگاری گنجی در دریای چین جنوبی
پدیدار شود.

تهران - ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۴

بهداد

حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر
به سر نکوفته باشد در سـرایـی را
(حافظ)

صورتگر نقاشم ...

عاشقم بر عشق ورزیدن
عاشقم بر کبوترهای وحشی
با طوق های سیمین
بالهای قهوه ای و خاکستری
آنگاه که عشق می ورزند
بر کلیساهای و مساجد
پرواز دیرینه می کنند
بال می گسترند بر آسمان آبی عشق
کبک هایی را
که خون سرخشان برف را رنگین می کند
با عاشق شدن پرواز می کنم
تا قتل دور دست اورست
ستالین
کلیمانجارو

و

آبراس

عاشقم بر ارغوان
در غریب کبود بهار
آنگاه که نغمه می گیرد بر آفاق حیاط خانه من
دیر پایی نمی پاید
عاشقان را چنین است تقدیر
بلبل را هر از گاهی عشق بازی نیست
صلصل با پرواز بهار خاموش می شود
" دوست می دارم من این نالیدن جان سوز را
تا بهر نوعی که باشد بگذرانم روز را
شب همه شب انتظار صبح رویی می رود
کاین صباحت نیست خورشید جهان افروز را "
زاغچه را با عشق کاری است
اما کلاغ ها و زغن ها با آن بیگانه اند
آن ها به جفت گیری می اندیشند
بر بالای چنارهای بلند
شعله می گیرند !
من با عاشق شدن پرواز می کنم
در میان کاج ها بلوطی بنام عاشق وجود دارد
قمری بر آن نغمه ساز است
ارغوانی سبز رنگ
سرور صبح را سر می دهد
بلبلان بی دل از عاشقان خبر می آورند
" بلبل بیدل تو عمر خواه که باز
سبز شود باغ و سرخ گل ز در آید "
آری کلاغان را با عشق میانه ای نیست
این است که عمر کلاغ بسی بلند است
در میان مزبله ها در جستجو هستند
کنکاشی از برای فرومایگان
آسمان خاکستری از عشق خبر می دهد
آسمان کبودین را
با نواری از ماهتاب سرخ

برای من ارمغان آورید !
بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
وندران شود و نوا خوش ناله های زار داشت
گفتمش در عین وصلی ناله های زار چیست
گفت ما را جلوۀ معشوق براین کار داشت "
خیز تا بر نقش آن نقاش جان افشان کنیم
کین همین نقش عجب در گردش پرگار داشت "
سروی سرخ بر من هدیه آمد
که سر بر آسمان لاجوردی می سود
مرغ انقلاب در آن آشیان کرده بود
گل خجسته ای را
که با عشق فرخ سر کرده بود
" دل من در هوای روی فرخ
بود آشفته هم چون موی فرخ "
من شاهین رزم را می پرستم
آنگاه که پرواز می کند
بر آسمان طلوع
پر می کشد تا قلۀ خورشید رخشان
آنجایی که آب حیات را
با شرابی سرخ در می آمیزند
از آتش آبه آن
شراب طهور را
نصیب و قسمت نیکوکاران می کنند
صبح طلوع کرد
آن گاه که من بر این جهان فراز آمدم
در غروب مصدق
خشم توده ها
در خیانت و شعار دروغین
" کودتا را ما با ضد کودتا پاسخ می دهیم "
در میان اقاقی ها
آن گاه که ارغوان گل کرده بود

ماه نو پرتو افشان
پر استخری شناور بود
شنیدم
" سحرگاه امروز خسرو روزبه تیرباران شد ! "
من با او عشق ورزیدم
از آغوش او وصال را آموختم
در دمیدن " بیژن " و " محسن "
سرشار از انرژی شدم
سروش قدسی صفات بانگ بر می دارد
در هفت گنبد آسمان می پیچد
عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
بیدار شو ای دیده!
با شاعر هم آواز شو!
آن گاه که نکوهش می کند چرخ نیلوفری را
به پرواز آور به درگاه یزدان جهان بان
" درخت تو گر بار دانش بگیرد
به زیر آوری چرخ نیلوفری را ! "
به حکمت پیاموز !
روز زندگی را !
از میان بید سرخی
که ساطع می شود
در غروب انسان
هم چون خورشیدی مه گرفته
انسانیت در پسین گاه غرق می شود
این انسان است که به پایان می رسد
هم چون دسته گل شقایقی سبز
پژمرده می شود
زمانی که انسان را
کودکی
چون تاریخ

در آغوش می گیرد
بانویی با گیسوان افشان زرین
انسان را از طعم گس هم آغوشی
می انبازد !
همه چیز جدا می شود !
ندای نابودی کودکی نارس
که چون بوته ای از ازگیل سرخ
انباشت را در انسان پنهان می سازد
انباشت آتشین عشق را
تحلیل می رود
آن گل سرخی
که به انقلاب و آزادی می اندیشد ...
خانواده
آغازیست که انقلاب می میرد
پایان طلوع می کند
شب در شیپور صبح می دمدم
دستنبوی سرخ
انسان را بدست می آید
اما آن پلاسیده است
ران های سپید
بنا گوشه مرمین
در انتظار عشاق است
بدون نظر کلیسا
دختری عریان مشعل را فراز می آورد !
کشیشی آن را به زیر می کشد
شمع انقلاب را فرو میراند
ابلیس
در سیمای پاپ
لبخندی مصنوعی که بر لبانی دروغین
ترسیم می شود
تاج مرصع از طلا و یاقوت

ساحت پاپ افروزان می شود
آشیانی در میلان
کالسکه ای طلاپی که با اسپان ابلق کشیده می شوند
کودکی که باید دفتر عشق را ببندد
امشب آن رجعت می کند
به کنجی
به گیتی
قوهای آزاد را
که بال های مرمرین خویش
آسمان کبودین را زینت می بخشند
می کوشند که دائماً
پرواز کنند
مهاجرت و بازگشت
به سرزمین مادری
ستارگان در انتظار آنها هستند
شکوفه های گوهرین طوفان
که در زمستان طلوع می کنند
جواهر آذین هستند
به رنگ ارغوان و یاس سپید
آن ها را سوی برکه های دوردست
فارس و کهگیلویه
فرا می خوانند
تالاب ها گندیده اند
آبشاران را بگویند
تا بتازند
نغمه خوشنودی از رؤیا را
سردهند
بشکنند در دوزخ ابلیس را
هادس را به آن سوی جهان
تبعید کنید
نمزیس را بگویند طلوع کند در آزادی انسان

دیو کارتل را فرو بلعد
آزادی را برای پرندگان وحشی فراهم آورد
بگذارید تا نمزیس
در جشن آزادی انسان
تجلی کند
در آن مسخ شود
قوهای مروارید آذین
را بگویند تا دور دست پرواز گیرند
ولی آن ها را بگویند فرازان شوید
تا قله های سپید پوش
دنا، تفتان، شیر کوه
شعله ور شوید
آشیان در برف های برفخانه بگیرند !
عشق های پاک
هم چون قوها
هم چون شاهین های آسمان پرواز
" بده باقی شراب ارغوانی
بیاد نرگس جادوی فرح "
در کنگره عرش
سرود ما نغمه خوان است
گنبد فلک را
چون خدنگی تیز تک می گشاید
پرندگان عاشق باران
ظاهر می شوند در شام رستاخیز !
در عشاء ربانی
توحید می یابد با انسان
انسان و خدا یکی هستند
"آن پارکزو گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد"
نسیمی در طلوع صبح زیباست
ناگاه که یا سرخی خون

روی زردش را سرخ می کند
می خواند:
" حق بین نظری باید تا روی ترا ببیند
چشمی که بود خود بین کی روی خدا ببیند"
فضولی نسیمی و صابر
ارکستر خود را زینت می بخشند
چه زیبا بود آن شب هم آغوشی
با ایرج بسطامی
که می خواند " آلاله های وحشی را
در سرود سرخ بم
آن گاه که مرگ انسان را جاودانه می سازد
تراژدی روح را روان می سازد
آبشاران را به سوی آسمان نیلگون می راند
استاد قبل از مرگ خود مرده است
اما ایرج جاویدان است
ترنم صدای کیوان
در روح او غلغله گر است
انسان جاویدان است
جاودانه است
تاج ارغوانی را
را براریکه او شعله ور سازیم
" با مدعی نزاغ و محاکاچه حاجتست
حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود . "
هم آغوشی در رؤیا
عشق در بیداری
آغوش گشودن
در میان سینه های گرم
آوازی که از بوسه ها بر می خیزد
محمد رسول مسکین
در عشق انسانی
« عشق آدمیتست ! »

سعدی را بگویند:
" روزی دل شیدایی میرفت به بستان ها
بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها"
آری در کوچه باغ عشق
من مهاجر سرگردان بودم
بابتی عشق می ورزیدم
که چشمانی آسمانی
در چهره ای ارغوانی داشت
لاله های سرخ بر گونه هایش روییده بودند
دیرگاهی بود که او را انتظار می کشیدم
اما معشوقی دیگر فراز آمد
پگاهان بر او خواندم
آن گاه که نان و پنیر و چای شیرین برای انسان بود
در بامدادان
در خوشید و سوسه انگیز پر ترنم
" یار زیبا گر هزارت وحشت از وی در دل است
بامدادان روی او دیدن صباح مقبل است "
زکات حسن به من ده
ای شاه خوبان !
ای ونوس !
ای آپولون
ای برومند فروند آفرودیت
مشعلی نو فرا راه من است
در این شب مظلوم
ای خداوند جاویدان عشق
ای توماسو!
خورشید رخشان نگاه میکل آنژو بوناروتی
بر تو می خواند :
" ای پسر دلبریا وی قمر دلپذیر
وز تو نباشد گریز و ز تو نباشد گزیر "

کاوالری !
" ولیکن بدین صورت دلپذیر
فرفته شد سیرت نیک گیر ! "
ظهر در شام تاریک
زیباست جوانی
اذان از طلوع سرخ عشق
تلاوت قرآن حکیم
" کل نفسه ذائقه الموت ! "
پس با عشق جاویدان شو ای انسان !
آداب عشق را بیاموز !
خورشید از گونه های تو سر بر می زند
بر محراب کلیسای قدیسان شعله ور می شود !
در سرود عظیم
شعله می کشد
" گرفتارم به دام زلف چین عنبرین موی
فرنگی زاده شوخی کافری ز نار گیسویی
دو پستانش ز چاک پیرهن دیدم بدل کنیم تماشا کن
ک سروناز بار آورده لیمویی ! "
عشق مرز نمی شناسد
بگذار ما همه به عشق هم گرفتار شویم
بهشت همه عشقی
در عشق فانوس شعله آویز هنر
چون برلیانی سبز می درخشد
همه چیز در تلالو عشق !
مشعلی که به جهان تعلق دارد
انسان، فرشته
غلمان، حوری
رضوان و عشاق سینه چاک حافظ
" طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادت بیبری "
حافظ بار دیگر نغمه سرا می شود

نغمهٔ یاقوت را در صبح سپاه شعله ور می سازد
آفرودیت عشق در بهشت انسانی طالع می شود
گویند مگو سعدی چنین سخن از عشقش
می گویم و بعد از من گویند به دوران ها "
این کیست ؟
حافظ قدسی جناب است که می فرماید :
« شود چون بید لرزان قامت من
اگر بیند قد دلجویی فرخ »
" کاواپه لری "
تجسم روح انسان
در اعصار تاریک
معشوقش یاسمین رخ و مشکین مو
قد سرو گون
روی آفتابی
درخشان تر از ماه رخشان
بشر در عشق طلوع را جلوه گر می سازد
بشر در عشق سرخ انسانی !
انسان جادوست !
سعدی ، حافظ ، مولوی ، خیام
بیژن و منیژه در فردوسی
در همه جا سرود عشق روان است
یا شمس جاویدان شد آدمی
طلوع خورشید
سرکشید
از اقطار دیوان کبیر
شیدایی در سرنوشت انسان
آنان آزاد
نه عضو انجمن اسکلت و استخوان !
چه زشتند این پلیدان !
دیوان شمس به زبان لاتینی ترجمه شد
شیدایی روح انسان

" صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم
آن گه همه بت ها را در پیش تو بگذازم
صد نقش بر انگیزم با روح در آمیزم
چون نقش ترا بینم در آتشش اندازم "
در قوینه غروب تو
چون خورشیدی که طلوع می کند از شرق
بامدادان با سرخی فلق رنگ زد
خورشیدی که اعصار تاریخ را تسخیر کرد
با او سر کرد
پا کند از فراز شب تاریخ
شعله آسا از درون عشق حافظ
« بت چینی بت چینی عدوی جان ما گشت
خداوندا دل و دینم دل و دینم نگه دار »

طهران، ۲ اردیبهشت ۱۳۸۴

بهداد

بمناسبت ۲۱ اردیبهشت
سال گشت تیرباران رفیق
خسرو روزبه

از خون جوانان وطن لاله دمیده
در ماتم سرو قدمتتان سرو خمیده !

تانک ها می غرند ... !

غروبی در صبح
صبحی در غروب
تانک ها می غرند
عقاب ها پرواز می کنند
روح بشریت در کالبد زمان دمان
شعله می فرزند
طلوعی سبز از عشق
بحر لاجورد و یاقوتین صبح
مرغان را به نوا خوانی
در بهار آزادی فرا می خواند
بهاری دیگر آغاز می شود
با درفش آتش خلق

گل بوتهٔ پونه بر سر فراز
گل رویان می روید
طلوع چشمان آبی آتش
بر فروغ سرد مهتاب گون سیمایش
جلوه ای دیگر از زیبایی
بر انسان فراز می آورد
شاهدان بهشتی
سرود سرخ فردا را
در پیکر سیمین خویش
طلوع می دهند
بر آتش می دمند
مریخ صبح می خواند :
" یاد باد آن روزگاران یاد باد
روز وصل دوستاران یاد باد "
فردای آتشین چهره می گشاید
با پرواز لک لک ها
از آشیان تابستان
تا دوردست بهاران دریاچه سما
آسمان را نقره گون می کند
تابش ابر سپید گون
بر فراز لانهٔ قناری ها
امید را در گلو می کشد !
آیا فردا آبستن است ؟

شاهین تیز چنگال
ما را ز روزگار پلنگان دروغین بر می گیرد ؟
آنها را به چنگال می گیرد ؟
با آفتاب پرواز می کند
مهر دوستی
شعله آبی را در چشمانش
معطر می سازد
سرانجام بهمن طوفان فرا می رسد
لک لک ها بر روی تخم هایشان می نشینند
جوجه ها از فراز چنارهای کهنسال پرواز می کنند
سرودی سرخ
بر جهان همهمه انگیز برپا می شود
در طیس معجزه به وقوع می پیوندد
خرمشهر طلوع آزادی را جشن می گیرد
گندم زارها از سویی فراز می شوند
کمباین ها خوشه های زرین را درو می کنند
آزادی انسان در سراسر جهان پدید می شود
زیبایی نغمه در سرود دل آویز سحر گاهان
شکوهمند گردن می افرازد
انبوه کبوترهای چاهی
بر فراز امام زاده
پرواز می گیرند
داس و چکش طلوع می کند در الله اکبر

آن‌ها در طلوع بامداد جهان شعله می‌گیرند
همه جا ندای الله اکبر پرتو می‌گیرد
پایداری شب در هم می‌شکند
دیوان از هر سوئی تا دوردست جهنم پرواز می‌کنند
فریشتگان راه را به انسان نشان می‌دهند
کتاب حکیم عزیز
زرادخانه‌ای در اعماق تاریخ
انسان سلاح را بر زمین می‌نهد
صلح جاویدان
جهانی دیگر را نوید گستر می‌شود
پرچم سرخ دمکراسی
با ستاره زرد
در آسمان دریای جنوبی افراشته می‌شد
بحر الروم را کشتی‌های صلح به بند می‌کشند
درفش آبی عدالت
برفراز طاق مدائن
به اهتزاز در می‌آید
پرسپولیس باردیگر زنده می‌شود
در حماسه سمفونی
که نواخته می‌شود
در نقش جهان
از پرتو نور
در رویایی آبی فرو می‌رود

مسلسل ها در سیاهکل پرواز می کنند
قیام بهمین
عشق انسانی با عذار آتشین
در باغ بهشت خداوند
بر تخت هایی که گسترده اند
بر نهرهایی از شیر و شراب و عسل
به شکوفه می نشیند
آزادی چشمه سبز حور
را در جهان می گستراند
بر آن یراق های طلاییش زاموج وار بر می انگیزد
عشق من و تو
او و من
همه جا اروس را یادآور می شود
آپولون از خواب بر می خیزد
عشق می انگیزد
آپولون در معبد آناهیتا
با نارسیسوس در هم می آمیزند
ونوس دسته گل سرخی
به آپولون و نارسیسوس
ارمغان می کند
خورشید در جمال ابر
شعله می کشد
ابرمرد از تاریخ طلوع می کند

روزگاری نو
از فخر انسان به انسانیت
بر کهکشان موج می شود
خورشیدی بر سرو روان
بر چمن زاری لاله وش
بخواب می رود
در خواب خویش
با وصال انسان
جهان پرواز می شود
مفهوم روشنی
با عشق آتشین
در می آمیزد
عشق
به وصال انسان ها لبخند می زند
او از شادی سرشار می شود
زیرا میوه خرد خویش را می یابد
اجساد را از خیابان ها جمع می کنند
در گوری دستجمعی به خاک می سپارند
اجسادى که گلوله ها آنها را مشبك ساخته است
جمال مهر انسان
آینده در چشمان
لعل در لبان
همه جا با حوریان بهشتی روان هستند

غلماں ہا سرود عشق را می خوانند
رضوان با زیبایی جاویدان
در نظر انسان
چون شاهبازی سبز تندو زرد و سرخ
شعله ور از لاله ها
در میان برف های انباشته
قامت می فرازند
دیوان خانه مصدق را غارت می کنند
آثار جاویدان فرمانروای قم طلایی
را در مزبله ها در می افکنند
ولی نمی دانند که فرشتگان
فریفته نمی شوند :
من به خال لب ت ای دوست گرفتار شدم
چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم
رستاخیز نزدیک است
از هر سوی صدای صور
آسمان را می شکافد
ونوس بر آپولون می خواند
" دوش ای پسر می خورده ای چشمت گواهی می دهد رورو
حریفی جو که او مستور دارد راز را"
ونوس با آپولون می خوابد
پستان های گرم نوشی
در گرمای چشمان آینه گون آپولون

طالع است
میهنی در خون خود
آئینه ها را در قطب طلوع می دهد
خورشید از غرب طلوع می کند
خسرو اگوی فلک در خم چوگان تو باد
ساحت کون و مکان عرصه جولان تو باد
همه اطراف گرفت و همه اکناف گشاد
صیت خلق تو که پیوسته نگهبان تو باد
ای پادشاه حسن !
جهان در مقدم فرخ تست
باردیگر انسان ها با هزاره ها عشق می بندند
باردیگر آتشی در آتش گاه فارس
خاموش می شود
دریاچه ساوه خشک می گردد
طاق تیسفون ترک بر می دارد
من در آرزوی تو می سوزم
یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود
رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود !

تهران ، ۱۴ خرداد ۱۳۸۴

به یاد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

بهداد

هوادار توأم جانا ومی دانم که می دانی
که هم نا دیده می بینی و هم ننوشته می خوانی
(حافظ)

بمناسبت ششمین سال شکست فاشیسم

جنگ سرخ !

در نفوره اژدهایی بنفش آیین
پله شد
طلوع غروب سرخ
غروب طلوع سبز
در داس و چکش الماس آبی
او شعله کشید
خوشه های گندم
که از دست های طلایین اوکراین
برچیده می شد
کمیاین ها آن را به سوی سیلوها
روان می ساختند
سیلوهایی با طلا آذین شده
که پرچی از داس و چکش
بر آن موج بود
شوراها کاخ تابستانی تزار را گرفتند !
تزار و خانواده آن
شکوفه کردند
در مرمین خاکستری رنگ
در نوشانوش شرابی
سرخ آیین

تزار !
به پیش به سوی آن جایی که قبلاً
هزاران آزادیخواه روسیه مستعمراتی
به آن کوچ کرده بودند
صبح طلوع کرد
در کارخانه مزرعه و سربازخانه
سرخ شکوفه بادامی
در دریاچه شعله خیز شب!
شوراها کاخ تزار را
در ید قدرت گرفتند !
تزار و خانواده اش !
در زیرزمین برای همیشه غنودند!
میهن پرستان پرچم سرخ
بر دژ سیاه برافراشتند !
لنین بزرگ
فرزند کبیر لنا
فرمان داد
تسخیر کنید
باروی دژآیین ستم را
خنجری
در طلوع صبح زمردین
آنگاه که فدایی اسماعیلی
آن را فرو می کشید
در بالشت سلطان سلجوقی
فرو می برد در قلب نظام الملک
ستاره ای سرخ و سبز
در شب سپید و قهوه ای قطبی
آنجا که انسان یخ می زند
اسکیمو در خانه یخی خویش
آتش می افروزد
دمید با خون انسان

نقشی از پری آسمانی
نقر کرد صبح را
بر دریای بالتیک
به پیش به سوی آزادی جهان !
دژهای سرمایه را فرو خواهیم گرفت
در لنین گراد نقش بیس و شش میلیون شهید
را در درختی که از استالین گراد
مواج است
کوهساری سرین نقش خواهیم زد
بر آبراس تصور عظیمی از لنین را
بر صخره ای مسطوی
طرح خواهیم ریخت
در " استالین "
مجسمه ای از استالین
به بلندای هزار متر
شعله آفرین خواهیم ساخت !
حتی اگر هزار سال هم طول بکشد !
هزاره ها
ما صبور خواهیم بود
از گیاه صبر خواهیم نوشید
هوم بر ما خواهد درخشید
ما را در رؤیای مستی خویش مستغرق خواهد ساخت
طبقات را به زیر خواهیم کشید !
سیطره سرمایه را
به صلابه مصلوب خواهیم ساخت
حتی اگر عفريتان
میلیون ها سرباز بسیج کنند
از پل صراط به سلامتی بگذرند
یا پف خود
آتش دوزخ را خاموش کنند !
خورشید می درخشد بر دریای یخ زده

طلوع می کند در شرار قهوه ای قطب
وال ها سرود می خوانند
ماه جهان افروز همچون پستان گرم آتشی
معشوقه ای ونوس پیکر
همچون نان گرم یک دختر ماه پیکر
همچون حوری بهشتی
بر جهان سایه افکن می شود
رضوان فرمانبردار غلمان صبح هستند
در آغوش عشق می تپند
شعله می افروزند
بر بارگاه مقدس کبریایی احدیت
رضوان بر دروازه بهشت سوسیالیسم
با شکوهی جاویدان
معشوق شکسپیر
توماسو سحر آمیز را
بر فرسک کلیسای سیستین
منقش می سازند
آنها عشق را جاویدان می سازند
با لئوناردو
معشوقی سیم اندام جستجو می کنند
تا آن سوی اسکار وایلد
جهان شعله افروز عشق است
از بیژن و منیژه
تا وامق و عذرا
از ویس و رامین
در گنبد آسمان غلغله است !
خیز تا پکسو نهیم این دلخیز فام را
بر باد فلاشی دهیم این شرک نقوی نام را
با درفش سرخ برفراز سپیده دم
رزمنا و پوتمکین
این بار نه در دریای اسود

بلکه این بار سواحل نروژ
پرچم سرخ را باهتزاز در می آورد
میلیونها گرسنه
به سوی ولادیمیر روی آوردند
" ما جنگ نمی خواهیم!"
ولادیمیر فرمان داد
جنگ را پایان دهید
آلمان ها دیدند
نیک حصالی خویش را
آنگاه که قطاری از سوئیس
به سوی بلا روس در حرکت بود
نفیر کارخانه ها
میلیون ها کارگر را بسیج کرد
" زنده باد پرولتاریا!
زنده باد رهبر انقلاب!
هژمونی!
طلوع یاس سبز در صبح سرخ
زنده باد اتحاد کارگران و دهقانان!
سربازان را از جبهه ها فراخوانید!
ملت ها آزادند!
نه بطور کامل
در ۱۹۹۰ آنها
رها خواهند شد!
این بود شور لنین و استالین!
همه بودند!
تروتسکی!
بوخارین! رادک! فرونزه!
بدین گونه بود که انقلاب نیرو گرفت
ستاره ای سپید در پرچمی سیاه طلوع کرد
قوای دیو امپریالیسم
به سوی دژ سوسیالیسم!

حمله آور شد !
تا در واژه های مسکو و پترز گراد !
لنین کبیر چون شیر می غرید !
شیر بیشه در طلوع رستاخیز !
سرپیچی می شد !
لنین گفت : اگر دستورات را اطاعت نکنی
ترا تیرباران می کنم
بدین گونه راه را به استالین نشان داد !
هزاران چوبه های دار برپا کنید !
سفیدها را تیرباران کنید !
ترور سرخ در برابر ترور سفید !
رستاخیز نوع انسان
دروازه های در سرمایه گشوده شد
مایاکوفسلی خودکشی کرد
گورکی چون ببری از استالین
محافظت می کرد !
"دهقانان ما وحشی هستند !
راهی جز این نیست !
راه راه استالین است !
پشت جبهه را محکم کنید !
فاشیسم پیش می آید !
بیست و شش کمیسر باکو
بر اوج تاریخ !
دکل هارا برافرازید !
نفت را استخراج کنید !
پایگاههای عظیم الکترونیک را برپا کنید !
روسیه باید صنعتی شود !
باید صدها تانک ساخته شود
باید هزاران کودکستان ایجاد شود
تئاترها !
موزه ها !

هزاران توپ !
برپا دارند !
سپاه سرخ را مجهز کنید !
ستالین فرمان داد
از روسیه بیسوادی را ریشه کن کنید
برنامه پنج ساله چهارساله تمام شد !
استخالف پرچم صبح طلاهی را بر افراشت
سربازان سرخ
آن را بر فراز رایشتاگ
به اهتزاز در آوردند !
ماکارنکو
دزدان را مهندس و پزشک ساخت
جیب برها را به ریاست رساند !
ریاست خلق در طلوع صبح آبی
هزاران کمباین و تراکتور !
کولاک ها !
سوزاندن تراکتور و کمباین ها و زهر دادن مرغان و خروسان !
هزاران احشام !
اردوگاه کار اجباری در سیبری !
هفتصد هزار نفر تیرباران شدند !
این بود فرمان استالین !
روسیه باید صنعتی شود !
کشاورزی باید مکانیزه شود !
طنین اسرافیل در صور ساخورها و کجورها باهتزاز در آمد !
فزع و جزع !
بورژوازی خود را در لباس پرولتاریا فرو نوشاند
میلیونها نفر !
عضو حزب شدند !
تصفیه ها !
کافی نبود !
سیل عظیم دیوان و شیاطین همه جا را مسخر کرده بودند.

ببر گرجستان می‌گرید !
با پاهای پولادین گام بر می‌داشت !
همه را به کار می‌گرفت
پروژف‌ها باقراوف‌ها بری‌ها !
شیاطین را در مقابل شیاطین قرار می‌داد.
کشوری ورشکسته
سوخته و ویران شده
در مقابل فاشیسم قد برافراشت !
استپ‌های دور دست
کشوری که از بالتیک تا برینگ گسترده بود
نظم پولادین !
انسان پولادین !
تاریخ نوین !
بشریت به پیش می‌تاخت !
آرام آرام ساخته می‌شد دژی سترگ
که راه را بر بوش گرفت
آنگاه که در خواب تاریخ
طلوع کرد !
اورژنیکویزه :
چگونه می‌توان فاشیسم را بدرون روسیه کشاند
مگر زمان کوتوزف نووسکی و پاژارسکی است ؟!
تو اشتباه می‌کنی استالین !
خود کشی کن !
فرمان تاریخ بود !
اورژنیکویزه مرگ را بر تأیید استالین ترجیح داد !
روزگاری وحشتناک
میلیونها نفر در آلمان و ایتالیا رژه رفتند !
ژاپن غول آسیا
وحشی شده بود !
قوای ژاپن در منچوری !
ایتالیا در اتیوپی

هیتلر در چک اسلواکی !
همه جا زیر سم اسپان ایلغارگرم فاشیسم می لرزید !
کشوری با اراده ای آهنین !
با ریاضت شدید !
فاشیسم نزدیک می شد
باید دفاع کرد !
" نازیسم را متوقف کنید !"
چمبرلن و چرچیل!
یگانه راه جلوگیری از کمونیسم !
تقویت آلمان !
روسیه به کجا خواهد رفت با برنامه های پنج ساله !
ژرفا از سیبری تا لهستان!
منافع سرمایه در خطر است
قوها را شکار کنید
پرستوها را به زیر بکشید !
طوطیان هندوستان را نباید استالین در قفس کند !
ولگا می غرید !
استالین در صدد فریب هیتلر بود !
دام !
او را در پای اورال و قفقاز متوقف خواهیم کرد .
" خوب چطور است تو اروپا را تسخیر کنی
من به هندوستان هجرت کنم ؟!
قرار داد عدم تعرض !
هیتلر بر ابلهی بنام استالین می خندید
اما پرچم سرخ در اهتزاز بود
در همه جا
در کارخانه ها ! در مزارع ! در مدارس ! درپل ها و در پشت
ایستگاههای برق الکترونیک !
بیر سیبری زنده شده بود
شاهزاده گرجستان !
با و حشت پشت سر روبین تروپ مولوتف!

ایستاده بود و می خندید !
کار به کجا می کشید ؟!
آیا او اشتباه می کرد !
سیاه سرخ از قلب قرقیزستان
تا فنلاند در حرکت بود !
چون ازدهایی خفته
در میان غارهای دم آلود
خود را پنهان می ساخت
نغیره ازدها شب را زینت می کرد
بر کوه های یخی می دمید
همچون ساعتی آفتابی
بر طلوع زرین ماه
سایه می افکند
پری دریایی با پستان های سیمین
ستالین را راه می نمود
تا از کوتوزف بیاموزد !
بر روی تانک ها پارچه سپید بکشید
میلیونها پارتیزان را به حرکت در آورید !
هیتلر باید متوقف شود !
حتی یک قطره نفت، بنزین، سوخت با خود بر جا نگذارند !
تمام روستاهای و شهرهای سر راه نازی را ترک کنند !
همه را بسوزانند !
شاه عباس کبیر نیز در برابر سپاه عثمانی چنین کرد!
زمین سوخته !
بدون آذوقه ! بدون سوخت !
هیتلریان را استقبال می کرد
زمستان سرد ! یخ زده !
استالین خود را اغفال شده نشان می داد !
چرچیل استغاثه می کرد !
استالین به او لبخند می زد !
آزادی در سراسر جهان طالع می شد !

رضا شاه به زیر کشیده می شد
طلسم بیست سالهٔ بریطانیای کبیر شکسته می شد !
روزولت در دوستی با ستالین دیکتاتور !
بر چرچیل سبقت می گرفت
چرچیل از روزولت وحشت زده بود !
چه خواهد شد ؟!
با چنین متحدانی !
آه افسوس که بی جهت در پی شکست کمونیسم بود !
دیوی دیوانه سر بر می کشد
نازی ها در خیابان های پاریس رژه می روند
هزاران بمب بر سر لندن فرو باریده می شود !
امپراطوری که در آن آفتاب غروب نمی کرد ،
در پی زوال بود !
دیو شب عفریت را به خانه خویش هدایت کرده بود !
سپاه نازی در آرزوی لندن می سوخت !
لندن جز اشک و آه و خون چیزی نداشت
که به ملتش تقدیم کند !
لژها یخ زده بودند !
برادران ماسونی
دیگر روزگاری تباه داشتند !
هیتلر لژها را می سوزاند!
اسکلت ها را بجای لژها
به کوره های آدم سوزی یهودیان
انتقال می داد !
گل سرخی در دستان استالین، شکفته می شد
یاسی سبز در میدان سرخ جوانه می زد
در زمستان استالین گراد
بادام ها شکوفه می کردند
بیست میلیون انسان راه تاریخ را می پیمودند !
بیست و شش میلیون شهید !
روسیه دلاور به پیش می تاخت

تانک‌ها از اوکراین بسوی قلب اروپا
در حرکت بودند
بلاروس می‌رزمید!
سربازان قرفیز، قزاق، ازبک، ترکمن،
همه ملت‌ها می‌جنگیدند!
بخاطر آزادی انسان!
جنگلی از شبق سرخ
در میان یخ‌زارهای سیبری
می‌شکفت!
با غرور می‌گفت!
زنده باد پرچم سرخ!
داس و چکش را صیقل دهید
اینک گاه برلین است!
فردایی نوین فرا می‌رسد!
با طلوع نوین
هزاران شهباز
برفراز برلین به اهتزاز در آیند!
سپاه شما با گل‌های سرخی در منقار
باید به استقبال سپاه سرخ بیاید
شهبازهای روئین استالین!
هزاران تن بمب بر فراز دژهای عفريت فاشیسم
فرو بریزید!
پارتیزان‌های سرخ درفش سرخ را
بر فراز رایشناک مواج سازید!
داس و چکش را با خود به
نشیمنگاه "آی‌شمن" ببرید!
یهودیان را از بند اسارت
نجات دهید!
بشریت را نجات دهید!
کوره‌های آدم‌سوزی را به فراموشی سرخ تاریخ ببرید!
استالین دیکتاتور را

نورباران کنید !
" شهیر راغ و زغن زیبای صید و قید نیست
این تطاول در حق شهباز و شاهین کرده اند "
در کنار لنین به خاک بسپرید !
قلبی را که بخاطر میلیون ها میلیون انسان می بسپارید !
قلبی سرخ باروزهای آبی !
قلب پیشوای زحمتکشان و آموزگار بزرگ پرولتاریای جهانی از
زدن باز ایستاد !
هیتلر در آغوش معشوقه اش
خاکستر شد
ستالین را سرانجام در پای دیوار کرمل
به خاک سپردند !
روزگاری نو پدید آوردید !
جسد را به جایگاهش باز گردانید!
شاگرد کوچک لنین را
در کنار آموزگارش به خاک بسپرید !
مومیایی را دیگر بار باز گردانید !
میلیاردها انسان در جهان به خاطر او زنده هستند !
نجات بخش بشریت از دد فاشیسم !
نازیسم را باز دارید !
حیله در کار آورید گریز باشید !
سخنان کوتاه!
کشاندن تاریخ اروپا
به داخل روسیه !
دسته گل سرخی را بر اوج چشمان گرم استالین
به فرازش در آورید !
هنوز زمان طلوع نرسیده است !
اما سرانجام تاریخ طالع خواهد شد !
استالین در کنگره بیستم فرمان داد
سعدیا قدری ندارد طمطراق خواجگی
چون گهر در سنگ زی چون گنج در ویرانه باش !

درفش سرخ در اهتزاز است
جهان را با خود به سوی فردوس اعلا خواهد برد
بهشتی که خداوند بزرگ وعده فرمود بود !
بشر نوین در جهان پدید می آورد
" کجاست صوفی دجال شکل ملحد فعل
بگو بسوز که مهدی دین پناه آمد ! "
مسیح بر یهودای اسطر یونخی فر می خواند
" هزاره ! "

طهران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۴

بهداد

آب حیات من است خاک سر کوی دوست
گر دو جهان خرمی است ماوغم روی دوست
(سعدی)

طلوع در نپتون !

تألُو شب
در دمشق طلایی
بر تو فروزان شد
کهکشان طلوع کرو در شام اسیر
در بازار گاه
در دربار خلیفه بیداد
تو آراستی سرود انقلاب جهان را
به پیش به سوی جامعه فاضله !
در صف کارزار
در جنگل های مفاک سای ویتنام

تو آموختی رنج نبرد را
از هوشی مین
تا لومومبا
در نوردیدی جنگ ظفر آفرین را در قلب کنگوی اسیر
قلب انسان را
« جنگ شکر در کوبا »
جوانی تو در پاریس
تو عبور کردی از مسجد کدکن
تا به شانزه لیزه
دسته گل سرخی تقدیم کردی بر گور پارتیزان گمنام
آنگاه که فاشیسم شعله می کرد بر جهان آبی
استالین دام می گسترد برای " پیشوا " !
کشور تک محصول
نفت !
شکر !
نفت وبردگی !
امپریالیسم و دوم خرداد !
نعل وارونه !
چپ ها را راست بخوانید
راست ها را چپ بخوانید
استبداد سیاه قرون
او در معبد شهادت
فرو مرد در مفاکی سرد
بارنجبر بسته بودند دستان و پاهایی را
تا بیشتر زجر بکشد !
او را زنده کشتند !
با کتاب هایش
انقلابی دگر دیسه فراهم آورید !
او را کشتند !
اما خیابانی را با نام او آذین بستند !
در سرزمین برده سالاران

" بویحیی "
بر او گذر کرد
روح تابناک او از پنجره ای به سوی بیت المعمور صعود کرد!
دسته گل یاس سرخی خلق اسیرش
بر گور او نهاد
بزودی پدر ملت در کنار او خفت
در مجلس خبرگان
در حالی که عصایی بر دست داشت
از کرسی های دژمداران
دور بود
در چنبر فریب « برادران » اسیر بود!
او بر افراشت درخت سروی را
کاجی را بر درخت ترمه قرن بیست و یکم!
شعله ور ساخت!
او درفش آزادی انسان را
در انقلاب جهانی!
آنگاه که آفتاب از غرب طلوع می کرد
دایناسورها
در اوین به خون شدند
در کانال زیر زمینی اثری از جمجمه ها نبود
اما بیژن را با هشت تن یاران
در تپه های اوین
با گلوله آشنا کردند
تا خودی ها را بر تخت سلطنت بنشانند!
عمویی را گفتند تو فرمانروای خودی ها باش
اما تحت امر رفیق کیا!
مصطفی را در گور خوابانید
تا دیگری مزاحم نباشد!
اما بهر حال دایناسورها مدفون شدند
روزگاری از سراسر جهان مدفون خواهند شد
اگر گوانتاموا به وسعت فضا باشد!

ابو غریب در طهران " لانه با نام آلیشمن "
خبر خویش را بگسترده !
امپریالیسم بازهم آن ها را به سرزمین دایناسورها خواهد
پیوست!
درفش سیاه جنگ را برافراشت
توخوشه های گندم را
با طلا آمیختی
در قطاری که داس و چکش سرخی بر آن آذین بود
به سوی افریقای سیاه فرستادی !
در قرن بیست و دوم
خورشید طلوع کرد در شب نوع انسان
فروغی زمردی بر دریای مرمره افکند
بوسفر و داردانل را
یانکی ها اشغال کردند !
در آتش خونین انقلاب
فروسوخت آرمادای بوش را !
بسیجی از روی مین گذشت
تا قلب استانبول طلایی راند
آنجایی که عیسویان در کلیساها
جمع شده بودند
تا دعا کنند
ترکان شکست بخورند
کنستانتینوپول باز ماند
تو آموختی
که چگونه می توان
معبد ژوستین را بر افکند !
مسجد ایاصوفیه را بر پاداشت !
تو آموختی که چگونه جنگ صلیبی جدید را
در هم شکست !
تو حجرین عدی را
برانگیختن تا بار باردیگر

مشعل رزم افشان را
در تاریکی ظلمت دیوان برافروزد !
فاسقین ، ناکسین ، مارقین
پلی آیین را به آرمان !
تو شعله ور شدی
آنجا که پادگان عقاب
می افروخت بهشت برین را
تو پرچمی سرخ را که ستاره ای آبی بر آن طالع بود
در عشرت آباد به اهتزاز در آوردی
در کارگاه تیره بختی
صبح روشن را
نوید دادی !
با تشیع علوی و صفوی
تو کوشیدی
تا راهی بگشایی
بر نپتون
تو برگرفتی طلوع خویش را
در پشت حجب
رومی را خواندی
جسم خاک از عشق بر افلاک شد
روح در رقص آمد و چالاک شد
تو بر گرفتی شب را از زنجیر
طلوع کردی انسان را
در صبح تابناک
تو در سی تیر تانکی را به سوی کاخ دژکاران
شعله سان راندی
تو طلوع نپتون را راندی
به سوی انسان غم آویز !
شعله سان پیش تاختی
مسلسلی را در کاخ مرمر
بر سینه ای فرود آوردی

تو با کوکتل مولوتف
پادگان را مفتوح ساختی
درّاجی تاج بر افراشت
انقلاب بشری :
همه را مسلح کنید !
همه باید بجنگند !
شهادت در قلب دیوان
آتش خشم و کین می افروزد !
ترا آتشی است که با شهادت رشته است
ارغوانی را بر استخر خزه پوش
سایه افکن سازید
فروغ خورشید را از میان شاخه های نارون
بر استخر برآویزید !
تو با تاجی از شراب
در شب تاریک
با سارتر آمیختی
جهان را باردیگر آزمودی
زیستی با زیستن
شهادت را ارغوان کردی
بربهار زمردگون
خورشید را از آسمان به زمین کشیدی
در اعماق تاریکی دفن کردی
آنگاه با منظومه ای بی نام راندی
تا خورشیدی فراخناک تر بیابی
تو گالاکسی ها را تسخیر کردی
شمشیر آزادی را بر فرق
قمر زحل فرود آوردی
تو نشان دادی که انسان می تواند انسان باشد !
تو شکستی شیشه های دانشکده را
آنگاه که فرازش گرفتی
تا قلّه تابناک البراس

در میان یخ های جاویدانی
در پیکر مه آلود برف های خورشید
تا جایگاه لنین
تو قلۀ ستالین را فتح کردی
تو سرودی نام مارکس را
در طلوع آیین !
فراز آوردی پلی شگرف
از دنیای کهن به دنیای نو
تو در مختار زنده کردی
بامداد چه گوارا را
نوشاندی از آب فرات
لبان خشک شده گوارا را
در قلب جنگل های بلیوی
تو راندی تا رستوران سایگون
طالع کردی مرگ را
بر اشغالگران امریکایی
معشوقکان ویتنامی آنها
در بغداد خندیدی بر روزنامه های دوم خرداد
تروریست ها ! شورشیان !
رستوران را فتح کردند
پنج پلیس به « شهادت » رسیدند !
تو انتحار را با ابوغریب آشتی دادی
در گوانتاموا
دانشگاه انقلاب را
فروزان کردی
پرچینی از آتش
سبز رنگ
با خطوط
کلمتین طیبیتین طاهرتین
به من گفتی
تا داس و چکش

از طلای ناب
چوب شطیم
بگزینم
بر درفشی سرخ حک کنم
چون شطیم و طلای ناب را
درفش کاویانی را
باردیگر برافرازم بر گنبد گیتی
شادروان را بگسترم
بر سراسر کره خاک
من کردم آنچه را که تو دستور دادی
آنگاه که حج ترا خواندم
با دیالکتیک تو رخشان شدم
در کره آبی رنگ مریخ
که از آن نوری سرخ
بر جهان فسرده می تابید
روح انسان را بر افراشتم
از جان شکیبای تو!
که تا دوردست را می دیدی
نه امروزین را
من در میقات تو گلوله باران کردم خشکی دریا را
خس را که جلال از دوردست رسالت
برایم از شمال آورده بود:
چون قرنفل در میان گل های شمعدانی کاشتم
نهالی بار آورد از جگن های وحشی
د رقلب انسان نشاندم
آینه ای را با گل زرد
برگهای بسر مورد وحشی
طاسی پر از آرد
بیش از سفر بر تو تحفه کردم
چشمات را با آبی زلال
روشن کردم

نعلی را در آتش افکندم
اما چه سود که کارتل را قدرتی فزون بود
وروجفیلد بر تو داس مرگ را می افشاند
من هر روز به امید دیدار تو
صبحگاهان
انتظار می کشم
" انتظار فلسفه اعتراض ! "
من با اباذر طلوع کردم
در روز زندگی تو
بر دیوار اتاقم آویختم
ترا با شماره زندان
آنگاه که با نجابت و خضوع
در دسته گلی سرخ
شکوفان شدی
آنگاه که خورشید سرخ را
در فردای انقلاب جهانی
رخشنده ساختی !
من در معراج با تو خروج کردم
در اسرا با تو هم سفر بودم
با بهشت خداوند راندم
با شش اسب سپید مرمرین
که عرابه ای طلایین
زمرد آجین آنرا با افساری زرین
تا کنام نپتون دورجای می راندند
در خود سازی انقلابی
من پیکار خود را تمرین کردم
انقلاب جهانی را
با سرود خلق خواندم !
فقر را در جیپوتی دیدم
شکم هایی را که برآمده بودند !
استخوان هایی را که برجسته شده بودند

چانه ها و گونه هایی را
که از استخوان انباشته بودند
همه را دیدم
درفش سرخ انقلاب جهانی را
بر هزاره سوم مسیح برافراشتم
قرن بیست و چهارم
آنگاه که من به ملکوت خداوند
راهی نداشتم
چون داریان را بدانجا راهی نیست
من ملک و آب را به دست طوفان سپردم
تا با تو هم سفر شوم
تا با رؤیای طوبی
در آغوش حوران بهشتی
شعله ور شوم
در حالی که مرا
شهوتی در میان نبود
من با قناری های سرخی
که با بلبلی زرد رنگ
ترانه خوان بودند
در آغوش هم می زیستند
تا دوردست شبان تاریک پاریس راندم
در صبحگاهان
پرواز پرستوها را با عشق آمیختم
شعله ای افروختم
برای فردای انسان
من که فانی بودم
در عشق میهنم
آتشین نوردیدم
هزاران مگس
بر چهره کودک روستایی روئیده بودند
در آتیه فرزندان اربابی می شد

که اینک رعیت بود
جزمی نی چشمانش
جایی را خالی نگذاشته بودند
با ژرفی نگرستم
آری ! او فرزند اربابی می شد که اینک رعیت بود
او در آرزوی ارباب شدن می سوخت
چنین شد چنانکه خداوند می خواست
من در نوق
زنانی را دیدم
که با دندان های فروشکفته
نخودی رنگ
که بر آنها ستاره های سیاه رویده بودند
پسته ها را خندان می کردند
از ارباب با بی شرمی
قاچی هندوانه می طلبیدند
او آن ها را
به پستو حوالت می داد
پدرانی که دخترانشان را
قربانی نان می کردند
پسران نوجوانشان را
در دست های چروکیده و پلاسیده
رگ های بیرون زده ارباب !
ارباب
به خرّمی می انگیختند !
داربستی که ارباب در آن کیسه های انگور را
می شمرد
من با حرّ ترا یاور شدم
با هم در صحرای نینوا
مشکی را که از دست
قهر نوع انسان
فرو افتاده بود تا پیشگاه

خمیه بانوان طلایین بردیم
چند قطره ای بر کام کودکی
که شب قدر انسان را
انتظار می کشید
شعله ور ساختیم!
ما با هم دیدیم رعایایی را در قدیم که مباشر شدند
با مکه ارباب شدند
تازیانه های قهر را بر رعایا
همان رعایایی که می خواستند
مباشر شوند
در دنیای بیدار آلود غمگین خویش
آرزومند اربابی بودند
فرو باریدند!
دیوگاه شگرفی است
ما همه دیوانی در زنجیر هستیم!
«انسان هرچه باشد در معرض فساد و تباهی است»
تو آموختی انسان باید انسان باشد
«هرچند که انسان گری انسان است»
من خواندم سرود سرخ طلایی را
با دسته کر
آنگاه که انترناسیونال می خواند!
ای داغ لعنت خورده بر خیز!

طهران، ۲۸ خرداد ۱۳۸۴
بمناسبت سالگرد وفات دکتر علی شریعتی

بهداد